

نوجوان

۸



رشد

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه

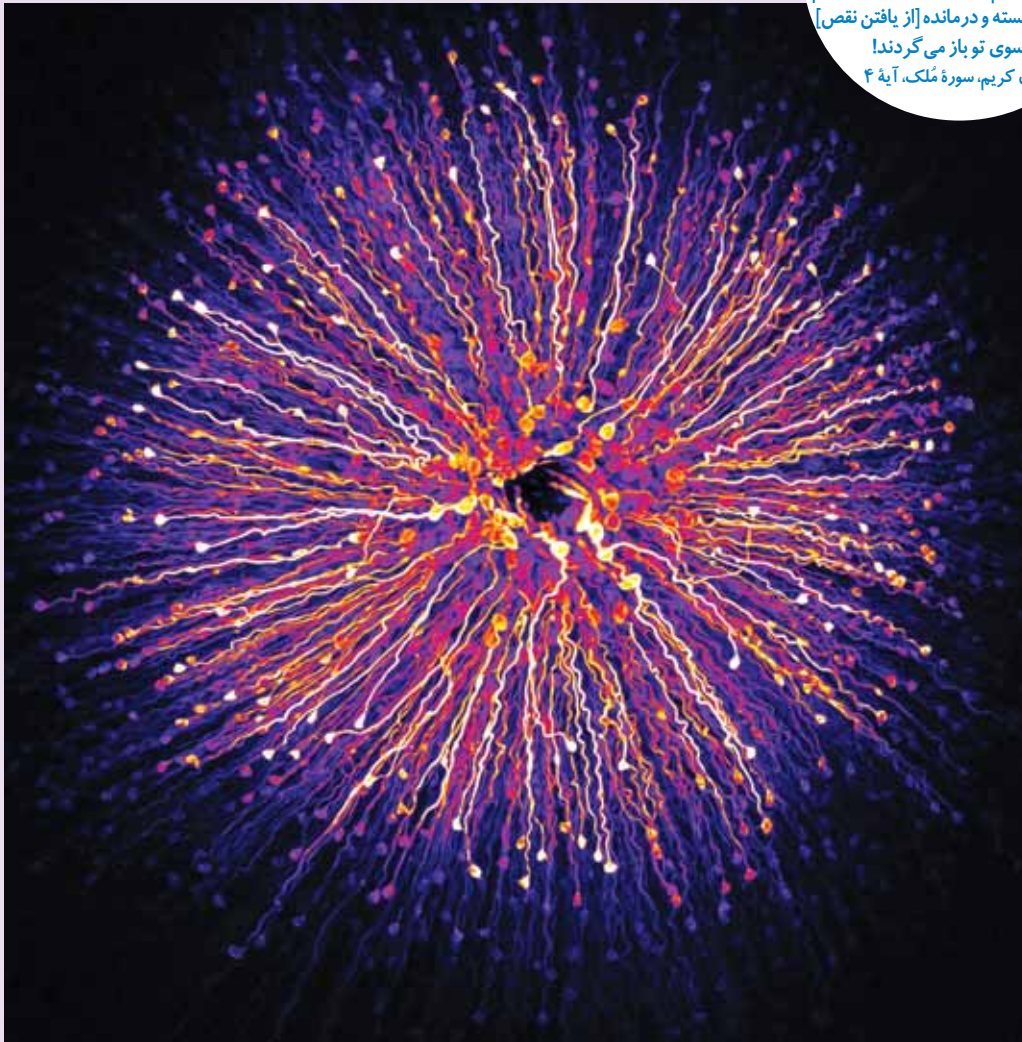
● دوره سی و هشتم ● اردیبهشت ۱۳۹۹ ● شماره پیدریبی ۳۰۵ ● ۴۸ صفحه ● ۲۳۰۰۰ ریال

ما توانستیم
از روی دست طبیعت
دوراهی استعداد و علاقه
به دنبال اتل
ماه قدردانی



ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ
كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ
خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ

بار دیگر [به عالم هستی] نگاه کن، سرانجام
چشمانت خسته و درمانده [از یافتن نقص]
به سوی تو باز می گردند!
قرآن کریم، سوره ملک، آیه ۴



زهره ابراهیم پور

چیزهایی در اطراف ما «دیدنی» هستند، و چیزهایی هم هستند که به خاطر وجودشان، خود «دیدن» ممکن می شود. چیزهایی که سبب دیدن می شوند، مهم اند، اما به آن ها آن طور که باید توجه نمی کنیم. این عکس را ببینید ... کانونی شبیه یک چاه عمیق در این عکس هست. انگار مرکز تصویر، قله آتشفشانی است و خطوط رنگی اطراف آن، گدازه هایش. اما آنچه می بینید، ناحیه مرکزی شبکه چشم یک پستاندار است. یعنی جایی که تصویر در آن تشکیل می شود و دیدن را ممکن می کند. این نگاه خاص را هانن کابو، از فرانسه به «چشم» داشته و در سال ۲۰۱۸ در مسابقه عکاسی میکروسکوپی «نیکون» جایگاه ششم را به دست آورده است.

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵۹۶
وبگاه: www.roshdmag.ir • وبگاه رشدنوجوان: roshdmag@nojavan.ir • ۲۱ - تماس بگیرید و پس
پیام نگار: nojavan@roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست

از تسلیط بی ما: اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۸۸۲۰۱۴۸۲ - ۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظر را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش آموزی زیر را نیز منتشر می کند:
رشد کودک، ویژه پیش دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز، برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان، رشد دانش آموز، برای دانش آموزان پایه های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد جوان، برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).

- مدیر مسئول: مسعود فیاضی
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: بهروز راستانی
- مدیر هنری: کوروش پارسائزاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: پرویز قراگوزلی



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

نوجوان

رشد



ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

دوره سی و هشتم اردیبهشت ۱۳۹۹
شماره پیاپی ۳۰۵ ۴۸ صفحه
ISSN: 1606-9072 ۲۳۰۰۰ ریال



کف بازار

روزی در یک دبیرستان تهران، مدیر مدرسه با تعدادی از دانش آموزان با نمره های عالی و به قول معروف شاگرد اول ها قرار جالبی می گذارد. مدیر به هر یک از بچه ها ده جفت دمپایی نو و بسته بندی شده می دهد تا دانش آموزان به بازار بروند و دمپایی ها را بفروشند. بچه ها دمپایی ها را ساعت هشت صبح تحویل می گیرند و به بازار می روند و تا عصر مشغول فروش آن ها می شوند. به نظر تان بچه ها توانسته بودند چیزی بفروشند؟ راستی اگر تو جای آن ها بودی، چند جفت دمپایی را در یک روز می توانستی بفروشی؟ بعد از ظهر همان روز، همه در مدرسه منتظر دانش آموزان فروشنده بودند و چشمشان به در مدرسه بود. خلاصه بچه ها خسته و کوفته از بازار بر می گردند. اما مسئولان مدرسه با دیدن حال و روز بچه ها از تعجب دهانشان باز می ماند! حتماً می خواهی بگویی چرا؟ خب چرا ندارد. اگر شما هم جای آن ها بودید، حتماً تعجب می کردید. آخر آن بچه ها که سخت ترین مسئله های درسی را در مدرسه با سه سوت حل می کردند، بیشترشان نتوانسته بودند حتی یک جفت دمپایی بفروشند.

به راستی چرا آن بچه های توانمند و باهوش حتی به اندازه یک فروشنده دوره گرد ساده نتوانسته بودند در آن کار موفق بشوند؟ حتماً در مدرسه آن قدر غرق درس و مشقشان شده بودند که از توجه به مهارت مهم تر زندگی باز مانده بودند. دوست من تابستان فرصت خوبی است تا به سراغ آنچه که در طول سال از آن غافل بوده ای، بروی. به آن امور هم پردازی و حسابی تجربه کنی. ارزش پرداختن به مهارت های زندگی دست کمی از درس خواندن ندارد. همه می دانیم، دیر یا زود درست تمام خواهد شد و وارد جامعه خواهی شد. پس باید توانایی حل مسائل زندگی را داشته باشی.

علی اصغر جعفریان

- ۱ کف بازار.....
- ۲ کدام راه حل.....
- ۴ ماه قدر دانی.....
- ۶ اسماعیل.....
- ۱۰ از روی دست طبیعت.....
- ۱۲ نقاشی بهار.....
- ۱۴ کار خوب معلم.....
- ۱۶ به دنبال اثر.....
- ۱۸ ما توانستیم.....
- ۲۰ بادمجان پنبیری.....
- ۲۱ شکلات پرتقالی.....
- ۲۲ دوباره زندگی.....

ایستگاه

۲۸ - ۲۳

- ایستگاه اول..... ۲۴
- ایستگاه دوم..... ۲۶
- ایستگاه سوم..... ۲۸

- ۲۹ جدول.....
- ۳۰ دوراهی استعداد و علاقه.....
- ۳۱ محاصره.....
- ۳۲ گذرگاه گورستان.....
- ۳۳ کیاب بادکنک.....
- ۳۴ نرمش ذهن.....
- ۳۵ کافه فیلم.....
- ۳۶ قهرمان ریز نقش.....
- ۳۷ موهای تو خانه ماهی هاست.....
- ۳۸ نقش جهان.....

عکاس: سالار پویان میانه (نهمین جشنواره عکس رشد) تصویر جلد: حمید خلایق

کدام راه حل؟

وقتی مشکلی داریم، چطور با ذهن منظم می‌توانیم حلش کنیم؟

زندگی همه آدم‌ها پر از مشکلات ریز و درشت است. متوجه نشدن یکی از درس‌ها، شلوغ بودن خانه در شب امتحان، پنبه شدن اتوبوسی که با آن به مدرسه می‌روی، یا حتی تمام شدن جوهر خودکار وسط حل کردن تمرین، از مشکلاتی هستند که هر بچه‌ای ممکن است آن‌ها را تجربه کند. البته بعضی از مشکلات پیچیده‌تر و بزرگ‌ترند. ابتلا به یک بیماری سخت، جد شدن پدر و مادر از هم یا مرگ ناگهانی یکی از اعضای خانواده، از مشکلات بزرگ‌ترند. زندگی به هیچ‌کس قول نداده که از این مشکلات بزرگ هم برایش پیش نیآورد. مهم این است که ما بلد باشیم راه حلی برای این مشکل‌ها پیدا کنیم. اما چطور؟ برای هر مشکل باید از این پنج گام بگذری:

گام ۱. مشکل را تعریف کن!

وقتی تو بگویی من مشکل درسی یا خانوادگی دارم، یعنی خودت هم دقیقاً نمی‌دانی چه مشکلی داری. باید دقیق‌تر مشکل را تعریف کنی. مثلاً اگر بگویی مشکل من این است که درس پنجم ریاضی را متوجه نشده‌ام، تعریف دقیق‌تر است. هر چه تعریف ما دقیق‌تر باشد، راه حل ساده‌تر به دست می‌آید.

گام ۲. برای مشکل راه حل بیافرین

حالا باید هر راه حلی را که برای مشکل به ذهنت می‌رسد، یادداشت کنی. در این مرحله می‌توانی از دیگران هم مشورت بگیری. مهم نیست راه حلت خنده‌دار یا غیر قابل اجرا باشد. در این مرحله هر چه تعداد راه‌حل‌ها بیشتر باشد، بهتر است. مثلاً ممکن است برای مشکل نفهمیدن درس پنجم راه‌حل‌های زیر به ذهن برسد:

- دوباره خواندن همان درس؛
- بی‌خیال شدن و اهمیت ندادن به این مشکل؛
- گرفتن معلم خصوصی؛
- پرسیدن از دوستی که ریاضی اش بهتر است؛
- تقلب در امتحان اگر سوالی از آن درس آمد.

گام ۳. به راه حل ها نمره بده
 حالا وقتش است که راه حل ها پتان را دقیق تر نگاه کنیم. باید ببینیم هر راه حل چه خوبی ها و چه بدی هایی دارد. مثلاً گرفتن معلم خصوصی خوبی اش این است که او متخصص ریاضی است و در زمان کمتری مشکلات را حل می کند اما بدیش هم این است که هزینه دارد. همین طور برای همه راه حل ها خوبی و بدی می نویسیم. برای هر خوبی یک علامت + و برای هر بدی یک علامت - کنار راه حلت بگذار.

گام ۴. بهترین راه حل را انتخاب و اجرا کن
 حالا باید ببینیم کدام راه حل بهتر است. راه حلی که بیشترین علامت مثبت و کمترین علامت منفی را داشته باشد، بهترین است. البته باید نمره همه راه حل ها را حساب کنیم و آن ها را به ترتیب از نمره بالاتر تا پایین تر بنویسیم. حالا بهترین راه حل را عملی می کنیم. مثلاً ممکن است کپک گرفتن از دوست با سه نمره مثبت و یک نمره منفی بهترین راه حل شده باشد.

گام ۵. اگر مشکل حل نشد، راه حل بعدی رو امتحان کن
 حالا اگر بهترین راه حل مشکل ما را حل نکرد چه؟ مثلاً اگر به دوستان گفتیم و او گفت وقت یا حوصله ندارد، درس پنج ریاضی را و برای ما توضیح دهد، چه؟ در این صورت باید به فهرست راه حل های نمره گذاری شده برگردیم و راه حل دوم را انتخاب و اجرا کنیم؛ مثلاً دوباره خواندن درس. آن قدر این کار را می کنیم تا مشکل حل شود.

تمرین:

یکی از مشکلاتی را که همین الان داری، اینجا بنویس و از پنج گام راه حلش بگذر:
 ۱. مشکل من این است که.....

۲. راه حل هایی که به ذهنم می رسند:.....

۳. خوبی ها و بدی های هر راه حل:.....

۵. بهترین راه حل:.....

۶. آیا مشکلم حل شد یا باید بروم به راه حل بعد:.....



ماه قدردانی

۳ اردیبهشت روز جهانی زمین

در سال ۱۹۶۹ بود که یک فعال محیط زیست به نام جان مک کانل ایده بزرگداشت روز زمین را در اجلاس «یونسکو» بیان کرد و به تصویب رسید. از آن پس بسیاری از کشورها روز ۲۲ آوریل را به پاس ارزش زمین جشن می گیرند و در این روز فعالیت های محیط زیستی انجام می دهند.

یکی از نکات جالب درباره روز زمین این است که دو بار در سال جشن گرفته می شود: یکبار در بهار برای کشورهای نیم کره شمالی، و یکبار در پاییز برای کشورهای نیم کره جنوبی. چون همان طور که می دانید، بهار نیم کره جنوبی منطبق بر پاییز ماست.



۳ اردیبهشت روز ملی کارآفرینی

همه ما بارها واژه کارآفرینی را شنیده ایم، اما آیا معنی آن را می دانیم؟ منظور از کارآفرینی فرایندی است که به خلق و تولیدی جدید منتهی می شود. در این فرایند تلاش متعهدانه بسیار مهم است و فرد کارآفرین می پذیرد که در مسیرش گاهی نیاز است ریسک کند. در کارآفرینی جنسیت افراد مهم نیست و همه مردان و زنان می توانند کارآفرین باشند. طبق آماری که از کارآفرینان دنیا در سال میلادی پیش منتشر شد، ۴۰ درصد از کارآفرینان ایران را زنان تشکیل داده اند.



۹ اردیبهشت روز شوراها

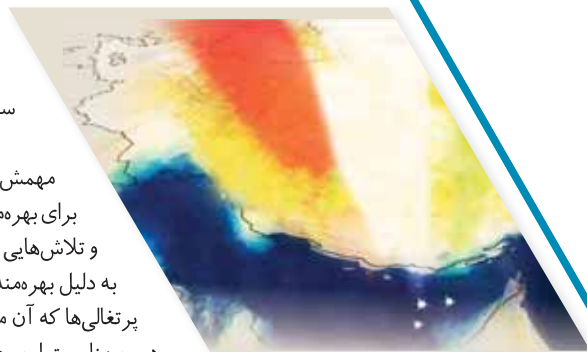
مشورت کردن در کارها و تصمیم گیری ها می تواند تأثیر مثبت بسزایی بر نتیجه امور داشته باشد. مشورت کردن یکی از کارهایی است که دین اسلام به آن سفارش کرده و در قرآن نیز به این موضوع پرداخته شده است. در آیه ۳۸ سوره «شوری» می خوانیم: «و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت می کنند و نماز را برپا می دارند و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.»



۱۰ اردیبهشت روز خلیج فارس

قدیمی ترین اسناد موجود درباره خلیج فارس به کتاب های باقی مانده از یونان باستان برمی گردد. در این کتاب ها نام این خلیج همیشه با نام سرزمین پارس همراه بوده است.

خلیج فارس سومین خلیج بزرگ جهان است که به خاطر موقعیت جغرافیایی مهمش نام آن در طول تاریخ همیشه بر سر زبان ها بوده است و همواره کشورهایی برای بهره مندی از آن نقشه کشیده اند. بحث هایی جدی که بر سر نام این خلیج می شود و تلاش هایی که برخی از کشورها برای تغییر نام آن به خلیج عرب انجام می دهند، همه به دلیل بهره مندی از امتیازاتی است که خلیج فارس دارد. ۱۰ اردیبهشت سالروز اخراج پرتغالی ها که آن موقع یکی از ابرقدرت های جهان بودند از تنگه هرمز و خلیج فارس است. به همین مناسبت این روز را روز خلیج فارس نام گذاری کرده اند.



۱۲ اردیبهشت روز معلم



همیشه این جمله را شنیده‌ایم که معلمی شغل انبیاست و جایگاه آن بسیار بالاست. در سوره «علق» و در اولین آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شد، می‌بینیم که آموختن، عملی ارزشمند است که البته در گرو حضور یک آموزگار است. بنابراین می‌توانیم بگوییم خدا در این آیات غیرمستقیم به مقام والای کسی که آموزش می‌دهد، توجه کرده است: «بخوان به نام پروردگارت که جهانیان را آفرید. و پروردگارت کریم‌ترین است؛ همان که آموخت با قلم، آموخت به انسان آنچه را که نمی‌دانست.»

به پاس گرامیداشت مقام همهٔ معلمان ۱۲ اردیبهشت، روز شهادت شهید مطهری، این معلم بزرگ، به نام روز معلم نام‌گذاری شده است.

۱۲ اردیبهشت ولادت امام حسن



امام حسن ﷺ هفت سال و شش ماه در زندگی‌شان از موهبت حضور پیامبر برخوردار بودند. علاقهٔ پیامبر به امام حسن ﷺ و نیز امام حسین ﷺ به قدری بود که آن‌ها را در کودکی ریحانه می‌خواندند و در پاسخ به یکی از صحابه که از ایشان پرسیده بود: «آیا حسن و حسین را دوست دارید؟» فرموده بودند: «چگونه ایشان را دوست ندارم؟ این دو تن گل‌های خوش‌بوی من از دنیا هستند و من آن دو را می‌بویم.»

امام حسن ﷺ در میان همهٔ امامان از نظر صورت و سیرت شبیه‌ترین فرد به پیامبر بودند. از ایشان احادیثی والا در موضوعات گوناگون به دست ما رسیده که یکی از آن‌ها دربارهٔ مشورت کردن است. ایشان می‌فرمایند: «ثمرهٔ مشورت کردن، هدایت به کمال و رشد است.»

۱۳ اردیبهشت شهادت امام علی



حضرت علی ﷺ که در سپیده دم نوزدهم ماه مبارک رمضان برای نماز صبح به مسجد کوفه رفته بود، توسط شقی‌ترین و پلیدترین انسان تمام دوران‌ها (ابن ملجم) که شمشیر زهر آلودش را بر فرق مبارک امیرالمؤمنین فرود آورد، زخمی شدند و در اثر این زخم در بستر شهادت قرار گرفتند. زمانی که «فرت و رب الکعبه» را بر زبان جاری کردند، گویی عالمی را در غم فرو بردند. ایشان پس از سه روز بیماری، در روز بیست و یکم رمضان به شهادت رسیدند.

۱۳.۱۵.۱۷ اردیبهشت شب‌های قدر



همه می‌دانیم شب قدر از مهم‌ترین شب‌های سال است. برای همین شب‌هایی را که احتمال می‌رود شب قدر باشند، با دعا و شب‌زنده‌داری به صبح می‌رسانیم. اما چرا این شب مهم است؟ در این شب اتفاق‌های بزرگی رخ داده و هر سال هم رخ می‌دهد: قرآن بر قلب پیامبر ﷺ نازل شده است، زندگی ما تا سال آینده رقم می‌خورد و همه اتفاقات سال بعد بر امام عصر ﷺ عرضه می‌شود.

خوب است در این شب‌ها، در کنار شب‌زنده‌داری و دعاها و راز و نیازها، کمی هم به خودمان، زندگی‌مان و دنیا و آفرینشی که در آن هستیم فکر کنیم؛ تا علاوه بر بیداری جسمی از نظر قلبی نیز بیدار شویم.

اسماعیل

بعد از ظهر آخرین روز زمستان، اسماعیل کنار جاده باریک و مالرویی که به روستای «بنفشه‌دره» می‌رفت، از مینی‌بوس پیاده شد. ساکش را کنار جاده زمین گذاشت و به اطراف نگرست. در چشم‌اندازش دشت صافی بود با خاک نرم و پوک که جابه‌جا جوانه‌های سبز از زیر پوست آن سر زده بودند. «سبلان» باز هم روبه‌رویش بود. این بار جبهه جنوبی آن را می‌دید. پرهیبت و بلند با قله‌ای پوشیده از برف و پاره ابرهایی که مانند گردن‌بند روی یال‌هایش گرد آمده بودند. این چهره از سبلان را در کودکی‌هایش دیده بود.

چند سال پیش اوایل پاییز به عروسی دعوت شده بودند. تازه خرمن‌ها جمع شده بودند و زمان برپایی عروسی‌ها بود. پدر اسماعیل را هم با خودش برده بود. اما برایش بلیت اتوبوس نگرفته بود. دو تایی یک صندلی بیشتر نداشتند. اسماعیل روی پاهای پدر می‌نشست. گاهی هم گوشه لبه صندلی خودش را به زحمت گیر می‌داد. اما زود دردش می‌آمد و ناچار سرپا در راهرو می‌ایستاد و به جلو گردن می‌کشید تا جاده را ببیند.

غروب شد، شب شد، تاریکی آمد. «سفیدرود» را توی سیاهی شب دید. زیر نور ماه از هیبت آن ترسید. مثل مار بزرگی پیچ‌وتاب می‌خورد. میان دره‌های عمیق و خوفناک پیش

امیر حسین فردی
تصویرگر: سید میثم موسوی



می‌رفت. گاهی احساس می‌کرد، کوه‌های پوشیده از جنگل روی جاده آوار می‌شوند و آب‌ها زیر توده‌های سنگ و خاک مدفون می‌شوند. یا دیو مهیبی ناگهان وسط جاده جلوی ماشین را می‌گیرد و آن‌ها را یکی‌یکی می‌خورد. با این خیال‌ها کف اتوبوس خوابید.

وقتی بیدار شد، احساس کرد ماشین ایستاده است. عده‌ای از رویش این طرف و آن طرف می‌رفتند. پدر دستش را گرفت و بلندش کرد. چشم‌هایش را مالید و گفت:

- رسیدیم؟

- نه.

- پس کجا هستیم؟

- حیران.

- حیران؟

- آره.

- پس چرا ماشین راه نمی‌ره؟

- جاده را آب برده.

- کجا برده؟

- نمی‌دانم، شاید برده باشه پایین.

در همین موقع شوهر بالا آمد و گفت: «همه پیاده بشن. زود!» آن‌ها هم همراه بقیه پیاده شدند. باران می‌آمد. آب توی جاده خاکی باریک راه افتاده بود. جلوی دماغه ماشین قسمتی از جاده ریزش کرده بود توی دره. چند نفر با بیل و کلنگ در حال کندن کوه بودند تا ماشین بتواند از آن طرف رد بشود. زن‌ها و پیرمردها و بچه‌ها در پناه اتوبوس ایستادند تا از باران در امان بمانند. مردها به نوبت کلنگ می‌زدند و کوه را می‌کنند. چند نفری هم خاک و سنگ‌ها را از دم کلنگ‌ها برمی‌داشتند تا جاده تعریض شود.

آن پایین تا چشم کار می‌کرد درخت بود و درخت و صدای شرشر رودی که جاری بود و خودش دیده نمی‌شد. در تمام مدتی که مردها مشغول کندن کوه بودند، باران هم یک‌ریز می‌بارید. کم‌کم ماشین‌های دیگر هم از بالا آمدند و پشت سر هم صف بستند. بالاخره جاده به اندازه عبور یک ماشین گشاد شد و راننده با ترس و لرز اتوبوس را از آن باریکه گذراند. مسافرها آن طرف آب‌بردگی سوار شدند و اتوبوس ناله کتان شروع به بالا رفتن از سربالایی کرد.

آن‌ها در همین محل پیاده شدند. پدرش دستش را گرفت و از کوره‌راهی که اطرافش علف‌های زرد پاییزی روییده بود، به سوی ده به راه افتادند. آن موقع برای اولین بار سبلان را دید. از هیبت آن حیرت کرد. پدر انگار او را فراموش کرده بود. با گام‌های بلند روی جاده مالرو پیش می‌رفت و درباره

مزرعه‌ها و کوه‌های اطراف توضیح می‌داد. او به دنبال پدر کشیده می‌شد. در همان حال دلش می‌خواست می‌توانست آهسته گام بردارد و با خیال راحت به اطراف نگاه کند.

... حالا می‌توانست با خیال راحت به اطراف نگاه کند. با لذت روی خاک نرم گام برمی‌داشت و سبلان در خیالش مانند فیل عظیم‌الجثه‌ای بود که آرام‌آرام، در پی خورشید به سوی غرب می‌رفت. اما مقصد او روستای بنفشه‌دره بود که درخت‌هایش در پایین دست کنار رودخانه دیده می‌شدند. دشت خلوت بود. باد روی خاک آماسیده و برآمده سینه می‌سایید. زنبق‌های آبی دسته‌دسته از خاک سر زده بودند و گلبرگ‌های خوش‌رنگشان را باد می‌لرزاند. به سوی ده به راه افتادند.

سینه‌اش انباشته از عطر خاک و بوی برف شد. شوقی کودکانه در سینه‌اش تلنبار بود. می‌خواست در آن جاده پیچ در پیچ مالرو بدود. بالا برود، پایین بیاید، بیچد؛ به راست، به چپ. باد به صورتش بخورد، به پیشانی‌اش، به گونه‌هایش، از یقه پیراهنش به پایین بخزد. خنکش کند.

به نزدیکی بنفشه‌دره رسید. در حاشیه روستا دو درخت کهن‌سال بید کنار یکدیگر ایستاده و شاخه‌هایشان در هم تنیده بودند. از دور شبیه دو انسان بودند که سر بر شانه هم گذاشته باشند. تصویر این دو درخت هنوز در ذهنش بود و آن‌ها را نشانه زوال باغ بزرگی، که روزگاری در حاشیه ده بوده، می‌دانست. آتش شبانان و گاوچران‌ها، تنه تنومند آن‌ها را سوزانده و به اندک توفانی بلند کرده بود. شاید هم آن دو درخت به همین دلیل به یکدیگر تکیه داده بودند تا بیشتر بمانند.

خانه مادر بزرگ پایین ده بود؛ خانه‌ای رو به باغ و چمنزار، بدون دیوار و حیاط، با پرچینی کوتاه و کوچک که تنها اتاق و طویله‌اش را محافظت می‌کرد. از جاده‌ای که به مرکز روستا می‌رفت، خارج شد و از راه کناره خود را به خانه مادر بزرگ رساند. همه چیز مثل سابق بود؛ پرچین و حیاط و چند درخت سیب و گلابی که زمستان برگ‌هایشان را ریخته بود. به نظرش درخت‌ها قد کشیده بودند و شاخه‌هایشان بیشتر شده بود.

از پرچین گذشت. داخل حیاط شد. چند بوته گل سرخ و ختمی با شاخه‌های خشکیده گوشه حیاط بودند. بعد از گذشت این همه سال نمی‌دانست با مادر بزرگ چطور روبه‌رو شود و چه بگوید. در خانه چوبی و قدیمی بود که اندکی در سینه دیوار فرو رفته بود. کوبه کوچک و زنگ‌زده را چند بار آهسته به گل میخ زد. صدایی نیامد. باز هم زد؛ این بار بلندتر و بیشتر.

صدای پارس سگی از پشت دیوار حیاط همسایه بلند شد. کمی بعد پوزه بزرگ سگی از روی دیوار بالا آمد و این بار بلندتر و خشمگین‌تر پارس کرد. به دنبال آن صدای پارس سگ‌های دیگری هم بلند شد.

دست‌برد تا باز هم کوبه را بلند کند که صدای ضعیف و لرزانی از پشت در آمد:

- کیه؟

- منم مادر بزرگ، اسماعیل!

- کی؟

- گفتم اسماعیل!

صدای کشیده شدن کلون شنیده شد و سپس در به کندی و با صدای جیرجیر بلند بر پاشنه چرخید و آهسته باز شد. مادر بزرگ در حالی که رویش را گرفته بود، بیرون آمد. از اجزای صورتش، تنها دو چشم درشت و مهربانش پیدا بود که برای اسماعیل آشنا و دوست‌داشتنی بودند. در همان نگاه اول هر دو یکدیگر را شناختند. چارقد مادر بزرگ به کناری رفت و دست‌هایش مثل دو بال قوی بزرگ باز شدند و او را طلبیدند. اسماعیل خودش را در آن آغوش مهربان رها کرد. رایحه خوشی داشت آغوش مادر بزرگ؛ رایحه‌ای آمیخته به بوی پونه و صابون‌های سوغاتی که توی بقچه لابه‌لای لباس‌ها می‌گذارند تا پارچه‌ها را معطر کند.

- قربان چشم‌هایت بروم پاره دلم.

- خدا نکند، مادر بزرگ.

- بیا تو، نور چشمم، چراغ خانه‌ام!

و اسماعیل را با خود برد تو. دالان تاریکی بود که بوی نم می‌داد. انتهای دالان در دیگری بود که رو به اتاق نشیمن باز می‌شد. نرسیده به اتاق طویله بود. اسماعیل هنوز یادش مانده بود. مادر بزرگ با کمربند خیمه جلو افتاده بود و هم‌چنان قربان‌صدقه‌اش می‌رفت. ناگهان برگشت و گفت:

- من می‌بندم مادر بزرگ، شما نیایید.

- نه، تو نمی‌تونی عزیزم.

رفت در را بست و کلون آن را انداخت. اسماعیل هم‌چنان منتظر ایستاده بود.

- سر با نمان نور چشمم، خسته راهی!

جلو افتاد. دری را که در انتهای دالان بود باز کرد.

- درها را خودم می‌بندم، سرده، قربان چشمات برم. سر ما استخوان‌هام را می‌سوزونه.

با احتیاط از پله سنگی پایین رفت و گفت: «چشمم»

اسماعیل گذرا به اتفاقی که درش نیمه‌باز بود، سرک کشید. یادش آمد آنجا طویله بود. آن سر طویله گاوی روی زمین

خوابیده بود و آرام آرام نشخوار می‌کرد.

- آ... مادر بزرگ گاو هم که داری!

- خیلی وقته.

- یعنی آن دفعه هم بود؟

- آن دفعه؟ یعنی چند سال پیش؟

- یعنی، یعنی چهارده سال پیش.

- این حیوان تو همین طویله به دنیا آمده. آره، خیلی وقته.

- چرا پس من یادم نمانده؟ شیر هم می‌ده حالا؟

- آره، حالا آن حیوان را ولش کن بیا تو، خسته‌ای، درد و

بلا تا بخوره به جان صد تا هم‌چین گاوا!

گاو با چشم‌های درشت و زیبایش، در حالی که آرام آرام نشخوار می‌کرد، نگاهش را به او دوخته بود. کفش‌هایش را در آورد و از سکوی کوتاهی بالا رفت. وسط اتاق کرسی بود. سه طرف مفرش و لباس و چند گونی آرد، کنار هم، روی یکدیگر چیده شده بودند. گوشه اتاق چند سنگ سیاه برای درست کردن اجاق دیده می‌شد.

مادر بزرگ ساک او را گرفت و گذاشت روی مفرش و بعد چوب بلندی را که بر سر آن علوفه پیچیده شده بود، از روزنه سقف کنار زد. در همان موقع ستون مدور نور خورشید تابید روی کرسی. گربه حنایی‌رنگی سر گرد و پشم‌لویس را مؤدبانه روی دو دستش گذاشته و به شکل رشک‌برانگیزی روی لحاف گلداز کرسی دراز کشیده بود. گویا هیچ نگرانی و دغدغه‌خاطری در زندگی‌اش وجود نداشت؛ آن‌قدر که آسوده خوابیده بود.

- برو زیر کرسی عزیزم. برو استخوان‌هایت نرم شود.

گوشه لحاف را بالا آورد و پاهایش را دراز کرد زیر کرسی، گرمای ملایمی، همراه با عطر عدس و روغن حیوانی پره‌های بینی‌اش را نوازش می‌داد. پشتش را به بالش تکیه داد و کف پاهایش را چسباند به پایه‌های داغ کرسی. گرما آرام آرام از ساق پاهایش بالا خزید و در همان حال خستگی و کوفتگی ماهیچه‌هایش را التیام می‌داد. طاقت نیاورد با گربه کاری نداشته باشد. آهسته بر سر گربه دست کشید و نوازشش کرد. گریه کمی پلک‌هایش را بالا کشید و با چشم‌هایی خواب‌آلود و مرطوب نگاهش کرد. آهسته دهانش را باز کرد و سیبل‌هایش را لرزاند و مررررر کرد. عصبی به نظر می‌رسید. گویا می‌گفت: «ولم کن بگذار بخوام. حوصله‌اش را ندارم. مخصوصاً تو را که اصلاً نمی‌شناسمت!» جابه‌جا شد و پشت را به اسماعیل کرد و دوباره خوابید. تنها گاهی نوک دمش را تکان می‌داد. یعنی اینکه هنوز عصبانی‌ام.

در همین موقع مادر بزرگ با یک سفره آمد. آن را روی

- خب چه حال؟ چه خبر؟ مامان محبوب حالشان چطور است؟
 - خوب هستند، سلام رساندند، خیلی خیلی.
 - خب، دیگر چه خبر؟
 - سلامتی مادر بزرگ. شب عیدی دلم هوای تخم مرغ‌های رنگی‌ات را کرد، پا شدم آمدم.
 - چراغ خانه‌ام را روشن کردی، عیدی به من دادی. عزیز دلم، پشت و پناهم...
 صدایش مثل یک لالایی، ملایم و مهربان بود؛ مانند حریر و یا جویی که در بستری نرم جاری بشود. در همین حال دور چشم‌هایش اشک جمع شد و با گوشه چارقدش آن را پاک کرد...*

کرسی پهن کرد. توی سفره چند نان لواش بود.
 - چه کار می‌کنی مادر بزرگ؟
 - کاری نمی‌کنم.
 برگشت و این بار با یک پیاله سرشیر آمد.
 - آخه من که گرسنه نیستم الان.
 - بخور نور چشمم، جوان همیشه گرسنه است، منتها خودش خبر ندارد.
 با آمدن سفره گربه خودش را به گوشه کرسی سراند و این بار رویش را به طرف سفره برگرداند و با چشم‌های بسته شروع به جنباندن سیل‌های نازک و بلندش کرد؛ یعنی که من می‌دانم توی سفره چی هست. اسماعیل ناچار راست نشست



* برداشته از رمان «اسماعیل» (جلد دوم)، زیر چاپ.

بیشتر بخوانیم

اشباح جنگل سوخته

نویسنده: مهدی رجبی

ناشر: نردبان

چاپ اول: ۱۳۹۷

تلفن: ۰۵۵۰۵۵۰۸۸۵-۰۲۱



تقدیری
 هفدهمین
 جشنواره کتاب
 رشد

داستان در مورد زندگی دختری به نام بلوط است. بلوط مادرش را از دست داده است و رابطه عمیقی با خانواده عموییش دارد. اما در اختلاف نظر بین پدر و عموییش (درباره شوم‌بودن جغدها) دچار سردرگمی می‌شود. به اعتقاد پدر بلوط، جنگل بر اثر نفرین آتش گرفته و بیماری بلوط هم ناشی از شومی جغدی است که در چشمان او خیره شده است. اما...

و تکه‌ای نان در پیاله سرشیر فرو برد و گذاشت توی دهانش. احساس کرد خوشمزه است. اشتها هم دارد. لقمه‌های بعدی را کمی با سروصدا بلعید. آن قدر که گربه کمی پلک‌هایش را بالا کشید و از میان دو خط باریک میان مژه‌هایش به سفره نگاه کرد. کمی بعد از جا بلند شد، دو دستش را جلو گذاشت، سر و کمرش را خماند و به اندامش قوس داد. سپس دهن‌درهای کرد و با زبان نازک و سرخ رنگش، دور دهانش را لیسید. مادر بزرگ سر رسید و با پشت دست گربه را هل داد و از روی کرسی انداخت زمین و گربه صدای اعتراض آمیزی از حلق درآورد و رفت کمی آن طرف‌تر خودش را به ستون چوبی اتاق مالید.

مادر بزرگ نشست پای کرسی:

از روی دست طبیعت

در شماره‌های گذشته با برخی فناوری‌های برتر دهه آینده آشنا شدید؛ فناوری‌های مبتنی بر انرژی، اینترنت و شبکه سریع، فناوری‌های زیست‌سنجی، دستیارهای هوشمند صوتی، شهرهای هوشمند، رایانش لبه‌ای، محاسبات کوانتومی، هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، نسل جدید تلفن‌های همراه، بلاکچین، کلان داده، خودکارسازی (اتوماسیون)، روبات‌ها، رسانه‌های همه‌جانبه، محاسبات ابری، پرینت سه‌بعدی، تجربه کاربری، امنیت سایبری، فناوری نانو و فناوری تحلیل مکانی. در این شماره که آخرین شماره سالانه از مجله «رشد نوجوان» است، با بخش‌های دیگری از فناوری‌های جدید دهه آینده آشنا می‌شویم.



فناوری پاک

«فناوری پاک» فرایند تولید محصول یا خدماتی است که از طریق بهبود بهره‌وری انرژی، استفاده پایدار از منابع یا فعالیت‌های حفاظت از محیط زیست، اثرات منفی محیطی را کاهش می‌دهد. فناوری پاک شامل طیف گسترده‌ای از فناوری‌های مرتبط با بازیافت، انرژی تجدیدپذیر (باد، خورشیدی، زیست‌توده، آبی، سوخت‌های زیستی و غیره)، فناوری اطلاعات، حمل‌ونقل سبز، موتورهای برقی، شیمی سبز، نورپردازی، پساب‌های خانگی و... است. امروزه در کشورهای پیشرفته صنعتی فناوری‌های پاک در کانون توجهات قرار دارند؛ چرا که یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های بشر قرن ۲۱، حفظ منابع انرژی و آب بوده است و هدر رفت منابع موجود، این کشورها را در معرض مخاطراتی قرار می‌دهد که می‌تواند بر سایر مناسبات این کشورها اثر چشمگیری بگذارد. فناوری‌های پاک این امکان را می‌دهند که در کنار کاهش تولید آلاینده‌ها، از منابع موجود به صورت بهینه و بازدهی بیشتر بهره‌برداری شود.

فناوری‌های سلامت‌محور

سلامت و پدیده‌های مربوط به سلامت، جایگاه ویژه‌ای در فناوری‌های روز دنیا دارند که در این مجال کوتاه به آن اشاره می‌کنیم: **الف) ژنومیک:** یکی از شاخه‌های علمی شناخته‌شده در حوزه زیست‌شناسی، ژنتیک است و در واقع علم مطالعه توارث یا انتقال صفات از نسلی به نسل دیگر محسوب می‌شود. ژن‌ها حامل دستورالعمل‌های لازم برای ساختن پروتئین‌ها هستند که به نوبه خود فعالیت‌های سلول و اعمال متفاوت بدن را تعیین می‌کنند، و به این ترتیب در بروز صفات گوناگون نقش دارند. در حقیقت ژنومیک واژه جدیدی است که به مطالعه همه ژن‌های موجود در بدن (ژنوم) و نیز تعامل این ژن‌ها با یکدیگر و با محیط اطراف می‌پردازد. یک ژنوم مشخص حاوی میلیون‌ها قطعه کد ژنتیکی است. اگر دانشمندان دقیقاً دریابند بدن چگونه به پیوندهای بافتی واکنش نشان می‌دهد، موفق به ارتقای دستگاه‌های پیوند و ترمیم سلول می‌شوند.

ب) بیونیک: با توجه به علم زیست‌شناسی به مطالعه

و الهام گرفتن از طبیعت و موجودات زنده برای ابداع و اختراع فناوری‌های جدید برای رفع مشکلات انسان می‌پردازد. طبیعت با گذر از دوره‌های بسیار دچار تغییرات و جهش‌های فراوانی شده و به تکامل رسیده است. طبیعت هر چه را که با محیط سازگاری نداشته، از بین برده است و امروزه، طبیعتی که ما در آن زندگی می‌کنیم و هر جاندار موجود در آن، تکامل‌یافته‌ترین مخلوق در نوع خود تا به امروز به شمار می‌رود. این یعنی هر سازوکار و ساختاری در طبیعت، در بهترین و کارآمدترین حالت خود قرار دارد. پس بشریت می‌تواند با مطالعه این طبیعت تکامل‌یافته، از آن در طراحی دست‌ساخته‌های خود ایده بگیرد. بشر از ابتدا برای ساختن مکان‌ها و وسایل خود از طبیعت الهام می‌گرفته است. برای مثال، لئوناردو داوینچی، با ایده گرفتن از ساختار بدن پرندگان، ماشین پرنده را طراحی کرد.





چراغ‌های چشم گربه‌ای؛ چراغ‌های چشم گربه‌ای که در جاده‌های برون‌شهری استفاده می‌شوند، از قابلیت بازتاب نور توسط چشم گربه الهام گرفته شده‌اند.



معماری بیونیک؛

طرح اولیه برج‌های پیچنده (همانند برج تورنینگ تورسو در سوئد) با الهام گرفتن از فرم ستون فقرات بدن انسان در حال چرخش نود درجه ساخته شده است.

مونهایی از کاربرد علم بیونیک

چسب‌های بیونیکی؛ حتماً در کودکی کفش‌هایی داشته‌اید که به جای بند از چسب برای محکم کردن کفش استفاده می‌کردند. جالب است بدانید این چسب که چسب «ولکرو» یا «چسبک» نام دارد، از فرم قلاب مانند خار الهام گرفته شده است.



مواد پیشرفته

مواد پیشرفته؛ به دسته‌ای از مواد اطلاق می‌شود که دارای خواصی بسیار برتر از مواد معمولی هستند. از این خواص می‌توان به «چقرمگی» (مقاومت مواد در برابر شکست در اثر اعمال تنش)، «سختی»، «دوام» و «کشسانی» (الاستیسیته) بالا اشاره کرد. این گروه دارای ویژگی‌های خاص مانند قابلیت حفظ کردن شکل (آلیاژهای حافظه‌دار) هستند که در حقیقت با درک تغییرات محیط، عکس‌العمل نشان می‌دهند. استفاده از این گونه مواد در ساخت ایمپلنت‌ها و تراشه‌های رایانه‌ای بسیار توسعه یافته است.

مواد پیشرفته در گروه‌های زیر دسته‌بندی می‌شوند:

۱. **کامپوزیت؛** ماده‌ای همگن است که از ترکیب دو یا چند جزء (الیاف و زمینه) برای دستیابی به خواص بهتر به وجود آمده است.
۲. **آلیاژهای فلزی؛** ترکیبات فلزی‌اند که استحکام، سختی و چکش‌خواری بسیار بالاتر از هر یک از اجزای سازنده خود دارند. نسبت هر یک از این اجزا است که خواص آلیاژ مورد نظر را تعیین می‌کند.

۳. **سرامیک‌های مدرن؛** مواد جامد غیر آلی و غیرفلزی‌اند که در فشارها و دماهای بالا مورد استفاده قرار می‌گیرند. سرامیک‌ها از ترکیب عناصر فلزی-غیرفلزی درست می‌شوند.

۴. **نیمه‌هادی؛** ماده‌ای است که رسانایی جریان الکتریسیته آن بین مواد عایق و مواد رسانا قرار دارد. خواص الکتریکی نیمه‌هادی‌ها را می‌توان با افزودن مقادیر کمی ناخالصی و اتم‌های دیگر کنترل کرد. ترانزیستورها که در همه انواع رایانه، تلفن همراه، ماشین حساب و غیره به کار می‌روند، از نیمه‌هادی‌ها ساخته شده‌اند.

۵. **ابر رسانا؛** ابر رساناها موادی هستند که از یک دمای مشخص به پایین، جریان الکتریسیته را بدون هیچ مقاومتی از خود

عبور می‌دهند. از این مواد می‌توان برای ذخیره انرژی، و ذخیره و بازیابی اطلاعات دیجیتالی استفاده کرد.

۶. **بیو مواد؛** این گروه موادی مصنوعی هستند که در بدن به عنوان یکی از دستگاه‌های حیاتی در بافت زنده کار گذاشته می‌شوند. محدوده کاربرد این گروه از مواد پیشرفته بسیار وسیع است و مواردی چون مفاصل و پیوند عضو مصنوعی، مانند عروق و شریان تا پوست مصنوعی، عدسی‌های تماسی و انواع پروتزها را در بر می‌گیرد.

۷. **مواد آگرتیکی؛** این مواد وقتی کشیده شوند، ضخیم و وقتی فشرده شوند، باریک می‌شوند؛ درست عکس پیوند لاستیکی. مواد آگرتیکی در برابر ضربه مقاوم هستند، لذا در سپر و کمربند ایمنی اتومبیل، واشرها، جلیقه‌های ضد گلوله و صداگیر مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در پایان، از اینکه سلسله مطالب «۳۰ فناوری برتر دهه آینده» را در این هفت شماره اخیر مطالعه کردید، سپاسگزارم. امیدوارم که این مطالب برای شما آموزنده بوده باشند و موجب علاقه‌مندی شما برای تحقیق بیشتر در فناوری‌های روز دنیا شوند.

از ۲۰ فناوری فقط توانستم ۲۴ مورد آن را توضیح دهم و مجالی برای توضیح این موارد نشد؛ فناوری‌های شبکه تلفن همراه، فناوری‌های مشارکتی، همچون به اشتراک گذاری محل کار و ابزارها، رابط‌ها و صفحه‌های لمسی جدید، فناوری‌های سریع شبکه و اینترنت، قدرت شبکه‌های بی‌سیم، فناوری‌های مجاورت، و صفحه‌نمایش‌های جدید.

امیدوارم درباره این موارد باقی‌مانده بخوانید و مسلط به دانش روز، خودتان را آماده ورود به دهه جدید فناوری کنید.

clean technology.1
advanced material. 2

نقاشی بهار

نقاشی بهار

وقتی که بهار آمد از راه
با بقیه‌ای از شکوفه و گل
روی گل نوشکفته در باغ
سر داد سرود شار، بلبل

با نیش بلند و نازک خود
پروانه مکید شهد گل را
از پشت درخت، دارکوبی
می‌کرد به هر طرف تماشا

بر شافه‌ی بید لانه می‌سافت
با شوق تمام، پرخ ریسک
در جنگل و باغ پرکشیدند
سناقک سرخ و زرد، تک تک

ماهی‌فروکی کنار یک رود
در فکر چه بود؟ جویه‌هایش.
در آب زلال، ناگهان دید
یک ماهی‌ریز، زیر پایش

برپا شده بود جنب و جوشی
در جنگل و باغ و دشت و صبرا
با آمدن بهار، دیدم
نقاشی بی‌نظیر او را.

محسن علا

شاهکار خلقت

وقت رونمایی از
شاهکار خلقت است
برگزیده خدا
مظهر نجابت است

پرده‌ها کنار رفت
چشواره شد شروع
عشق مثل آفتاب
کرد در زمین طلوع

شد پر از گل و غزل
چشواره خدا

صف به صف نشسته‌اند
کف زنان خروشته‌ها

بین آفریده‌ها
انتخاب برتر است

به! به! به! انتحاب او
به! به! به! مادر است

مرضیه رشیدی

تصویرگر: راهله برخوردار

برگزیده
هفدهمین
چشواره کتاب
رشد

بیشتر بخوانیم

دو امتحان

نویسنده: محمد علوی نهاد

ناشر: دلیل ما

چاپ اول: ۱۳۹۷

تلفن: ۰۲۵۳-۷۷۴۴۹۸۸

این کتاب داستان دنباله‌داری است با موضوع معرفی و تشریح احکام برای نوجوانان. نویسنده احکام شرعی را در قالب داستان و طنز آورده است. دو امتحان در ۱۵۵ صفحه و ۷ داستان این

احکام را بیان می‌کند؛ احکام تقلید، نجاسات، پاک کردن نجاسات، دست‌شویی رفتن، وضو، تیمم و غسل.



روزهای سخت

مثل بارهای سرد و سوزناک دی
از کنارمان عبور می کنند و می روند
روزهای خوب
مثل دانه ها در اول بهار
شادمانه
سربلند می کنند
زندگی شبیه تاب بازی است
روزهای سفت و خوب
می روند و می رسند
تو همان پوانه ای
بی خیال روزهای سفت و بار دی
فقط بفنر

مریم زندی

کتاب

ای بی کران زیبا
دریای امن دانش
در تو شناورم باز
با باله های فوانش
بر موج صفه هایست
صد حرف تازه چاری ست
فانوس جمله هایست
نور امیدواری ست
با واژه واژه تو
روشن شده جهانم
فکر عمیق و پویاست
چون من کتابخوانم

میترا یگانه

ناگهان

من نمی دانم که نامت چیست
ای گل روییده بر تنهایی دیوار
تو مقدر این لحظه زیبایی
ای تماشایی،
تماشایی،
تماشایی.

بیوک ملکی

کار خوب معلم

امام شدم، گرم حالم را پرسید. بعد به فرزندش که دانش آموز من است، گفت: بخوان! و او سوره «حمد» را صحیح و با صدای شیرینی خواند. نمی‌دانی امام چقدر خوش حال شد! بعد از من پذیرایی و تشکر کرد که سوره حمد را به فرزندش آموخته‌ام.

– نکند این‌ها؟ ... – بله این لباس‌ها را امام حسین (علیه السلام) به من هدیه داد.

– واقعا؟!

– آری... تنها این نیست!

زن زل زد به چشم‌های عبدالرحمان. پرسید: «مگر چیز دیگری هم به تو داد؟» عبدالرحمان از توی شال کمرش دو کیسه کوچک بیرون آورد و بر کف اتاق گذاشت:

– در این دو کیسه هزار دینار است.

– نه... این همه پول!

زن تند تند گره کیسه‌ها را باز کرد. سکه‌های دینار را بر زمین ریخت. باورش نمی‌شد، گفت: «یعنی یاد دادن یک سوره کوچک این همه ارزش داشت؟»

عبدالرحمان جلو آمد و درحالی که سکه‌ها را در کیسه می‌ریخت، جواب داد: «قدر علم و دانش را فقط آدم‌های بزرگ و دانشمندی مثل امام حسین (علیه السلام) می‌دانند. اتفاقاً کسی نزد امام بود که مثل تو فکر می‌کرد. دیدم آهسته چیزی به امام گفت. فکر کنم اعتراض کرد که چرا به خاطر یاد دادن یک سوره این همه لباس و پول به من بخشیده. می‌دانی امام چه جوابی به او داد؟

در را باز کرد. با چهره خندان عبدالرحمان روبه‌رو شد. در حالی که سبد خرما را از او می‌گرفت، به بقیچه زیر بغلش اشاره کرد:

– ها... چه شده؟ خوش حالی؟ لباس خریدی؟

عبدالرحمان با خوش حالی به درون خانه رفت. بقیچه لباس را در گوشه اتاق گذاشت. تشنه‌اش بود. پیاله را پر از آب کرد. همسرش بقیچه را باز کرد. سه پیراهن بلند و دو عبای تازه دید. یکی یکی آن‌ها را جلوی چشمش گرفت. باز نگاهی به شوهرش کرد. با تعجب پرسید: «این همه لباس تازه! پولش را از کجا آوردی؟ تو این قدر پول نداشتی؟!»

عبدالرحمان پیاله آب را تا ته نوشید:

– نخردم. دوستی به من هدیه داده.

– نه! واقعا؟ من که...

بعد فوری پرسید: «راستی امام با تو چه کار داشت؟ وقتی خدمتکار امام آمد و گفت آقا با شما کار دارد، دلم هزار راه رفت. گفتم نکند با بچه‌اش بد رفتاری کرده‌ای؟!»

عبدالرحمان خندید و گفت:

«نه! امام مرا خواسته بود تا از من تشکر کند.»

– راست

می‌گویی؟! برای چه؟

– وقتی وارد خانه

تقدیری
هفدهمین
جشنواره کتاب
رشد

بیشتر بخوانیم

کتاب حق تلاوت^۱

آموزش تجوید و مفاهیم

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

سال چاپ: ۱۳۹۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۹۷۸۷

کتاب «حق تلاوت ۱» اولین کتاب از مجموعه چهار جلدی «حق تلاوت» است. این کتاب یک راهنمای آموزشی است که مباحث آن در ۱۱ درس تنظیم شده است. ۶ درصد درس‌های آن شامل مباحث مورد نیاز تجویدی است و بخشی از محتوای هر درس و زمان آموزش به تدریس مباحث مهمی همچون مفاهیم قرآن (درک معنا، تدبیر در آیات و...)، تلاوت تقلیدی، حفظ قرآن، آداب تلاوت، احادیث مربوط به قرآن، شیوه نگارش مخصوص قرآن و... اختصاص دارد.



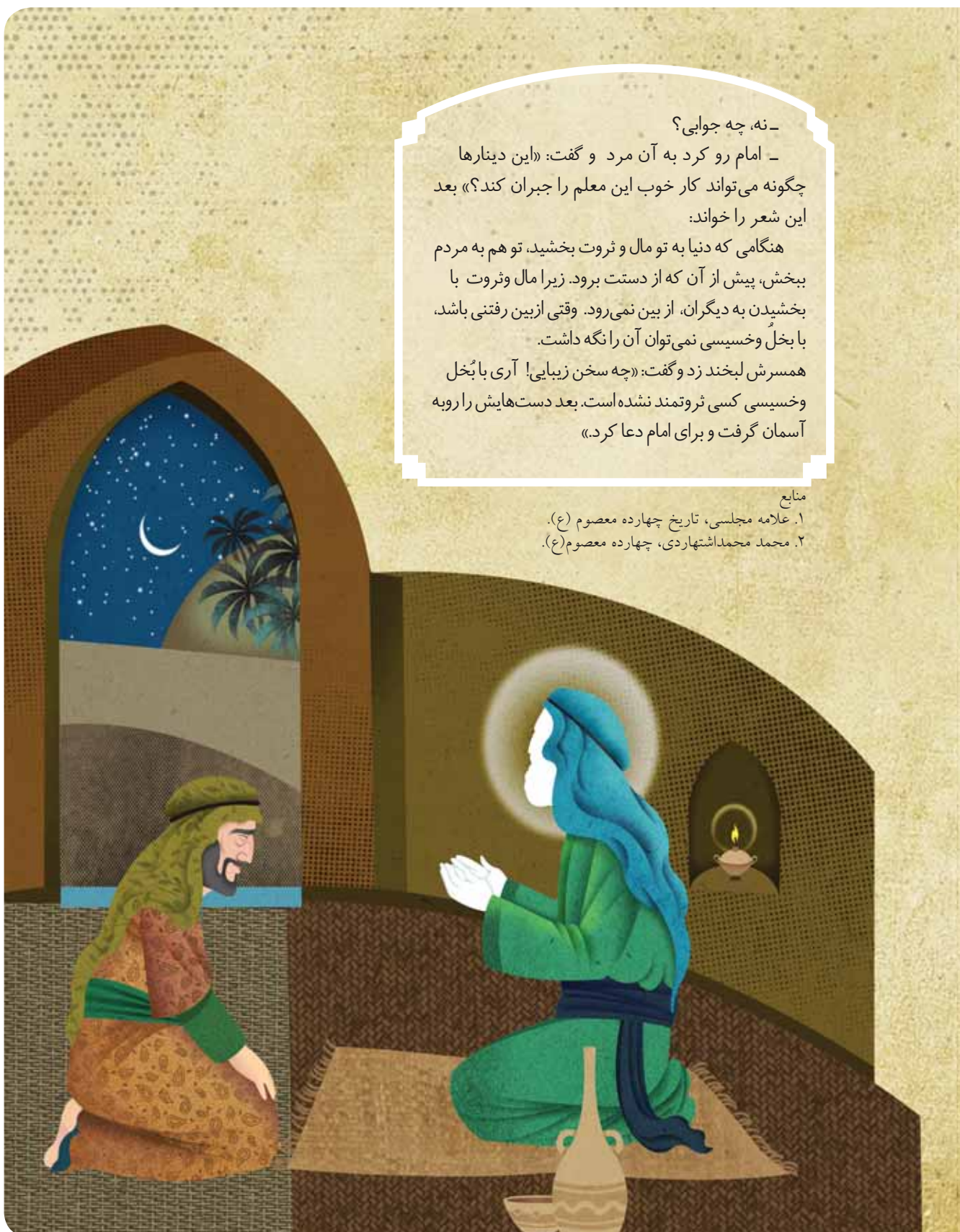
– نه، چه جوابی؟

– امام رو کرد به آن مرد و گفت: «این دینارها چگونه می‌تواند کار خوب این معلم را جبران کند؟» بعد این شعر را خواند:

هنگامی که دنیا به تو مال و ثروت بخشید، تو هم به مردم ببخش، پیش از آن که از دستت برود. زیرا مال و ثروت با بخشیدن به دیگران، از بین نمی‌رود. وقتی از بین رفتنی باشد، با بخل و خسیسی نمی‌توان آن را نگه داشت. همسرش لبخند زد و گفت: «چه سخن زیبایی! آری با بخل و خسیسی کسی ثروتمند نشده است. بعد دست‌هایش را روبه آسمان گرفت و برای امام دعا کرد.»

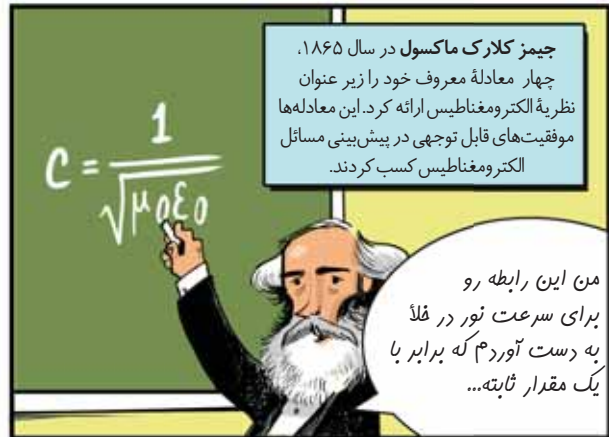
منابع

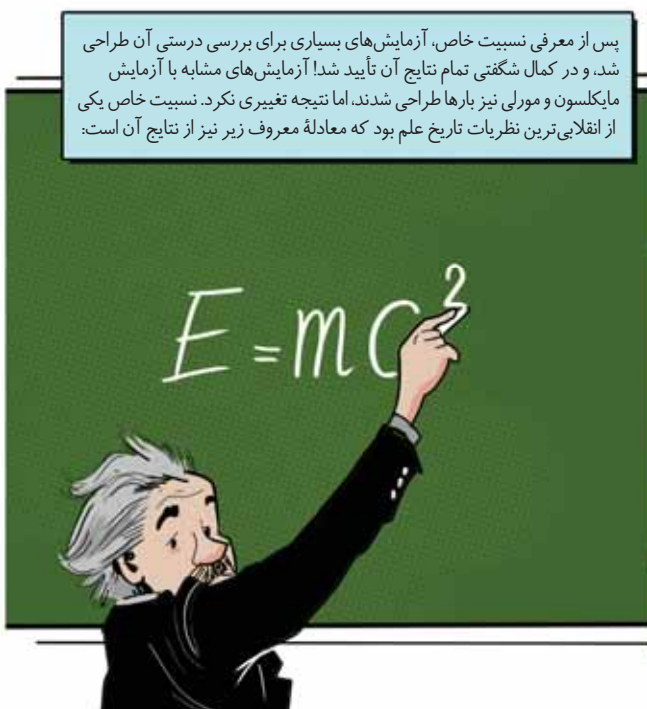
۱. علامه مجلسی، تاریخ چهارده معصوم (ع).
۲. محمد محمدآشتیاردی، چهارده معصوم (ع).



در قرن نوزدهم تصور می‌شد ماده‌ای ناشناخته به نام «اِتر» تمام عالم را در بر گرفته است. «ماکسول» با ارائه نظریه الکترومغناطیس، به این نتیجه رسیده بود که سرعت نور در فضا مقدار ثابتی دارد. برای ثابت ماندن سرعت نور در سراسر فضا، باید دستگاه مختصات مرجعی وجود داشته باشد که نور در آن دارای این سرعت باشد. اِتر به عنوان این دستگاه مختصات توصیف شد. در سال ۱۸۸۷، «آلبرت مایکلسون» و «ادوارد مورلی» با طراحی یکی از مهم‌ترین آزمایش‌های تاریخ علم، ثابت کردند که چنین ماده‌ای وجود ندارد. این کشف به سرعت راه را برای موفقیت نظریه نسبیت خاص «اینشتین» باز کرد.

به دنبال اِتر





ما توانستیم



- **صنعت پالایش نفت:** سهم ایران در صنعت پالایش نفت در جهان صد میلیون بشکه نفت در روز است (رتبه دهم). نفت در هفتصد پالایشگاه جهان پالایش می شود.
- **سدسازی:** معدود کشورهایی هستند که در همه فناوری ها و علوم مرتبط با سدسازی به خود کفایی کامل رسیده باشند. در این زمینه کشور ما در رتبه سوم جهان قرار دارد.
- **تولید مرکبات:** کشور ایران در زمینه تولید مرکبات رتبه هفتم در جهان را به خود اختصاص داده است.
- **پیوند کبد:** ما در رتبه اول جهان در پیوند کبد قرار داریم.
- **جراحی چشم:** کشور ایران سالانه با انجام ۸۰۰ پیوند قرنیه و انواع جراحی های چشم، جزو ۱۵ کشور

برتر جهان در حوزه چشم پزشکی است.

- **پیوند کلیه:** با ۳۰ هزار پیوند کلیه در سال، در رتبه نخست در خاورمیانه و رتبه چهارم در

جهان قرار داریم.

- **پیوند مغز استخوان:** رتبه دوم را در جهان دارا هستیم.

- **جراحی مغز و اعصاب:** به رتبه اول در منطقه رسیده ایم.

- **در حوزه علوم پزشکی:** رتبه نوزدهم را در جهان در اختیار داریم.

- **در حوزه علم شیمی:** در رتبه سیزدهم جهان قرار داریم.

- **در حوزه نانو فناوری:** رتبه پانزدهم جهان را دارا هستیم.

- **تعمیرات هواپیما:** به رتبه پنجم جهان رسیده ایم.

- **تولید پسته، زعفران و گردو:** اولین تولید کننده پسته و زعفران، و دومین تولید کننده گردو در جهان هستیم.

- **تولید انواع زیر دریایی ها:** در رتبه یازدهم جهان قرار داریم.

- **از نظر قدرت نظامی و تولید موشک:** چهاردهمین کشور برتر جهان از

لحاظ قدرت نظامی هستیم و رتبه دهم جهانی را در تولید موشک داریم.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ که اکنون بیش از ۴۰ سال از آن روز می‌گذرد، در بسیاری از عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، صنعتی، کشاورزی، تجهیزات نظامی (زمینی، دریایی، هوایی)، پزشکی (ژنتیک، شبیه‌سازی، تولید واکسن و سرم، تولید دارو، پیوند عضو و...) و نیز زیرساخت‌هایی مانند توسعه راه آهن و سدسازی، صنایع نفت، گاز و پتروشیمی، عرصه‌های هنری (سینما و تئاتر)، فناوری‌های نوین (بایو نانو فناوری) و... شاهد تحولات شگرف بوده‌ایم. نسل جوان امروز با علم به خودباوری و تکیه بر توان داخلی و رهایی از سلطه و نفوذ بیگانگان، دست به ابتکارات و خلاقیت‌هایی زده است که تعجب جهانیان را برانگیخته‌اند. کشور ما که سالیان سال با انواع تحریم‌های بین‌المللی روبه‌رو بوده است و دلیل آن هم حفظ استقلال و عزت ملی مان است، این تهدیدات را به فرصت‌هایی تبدیل کرد تا به‌رغم تحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان، به این باور برسیم که اگر بخواهیم می‌توانیم. و این همت، خواستن، و تکیه بر توانمندی‌های خودمان بوده است که اکنون جزو معدود کشورهایی هستیم که صاحب دانش فناوری چرخه کامل سوخت هسته‌ای شده‌ایم.



- **تولید گندم:** یازدهمین کشور تولیدکننده گندم در جهان، با تولید ۱۴ میلیون تن در سال هستیم.
- **در حوزه دانش سلول‌های بنیادی:** سومین کشور جهان در حوزه استفاده کاربردی از دانش سلول‌های بنیادی محسوب می‌شویم.
- **داروسازی:** رتبه دهم در تولید دارو در جهان و رتبه نخست در منطقه را داریم.
- **ذخایر نفت و گاز:** رتبه دوم جهان از لحاظ ذخایر گاز طبیعی و چهارمین کشور تولیدکننده گاز هستیم، و از لحاظ ذخایر نفتی رتبه سوم در جهان را داریم.
- **تولید محصولات کشاورزی:** به رتبه سیزدهم جهانی رسیده‌ایم.
- **تولید شناورهای نیروی دریایی:** از این حیث در رتبه چهارم جهان قرار داریم.
- **تولید و صادرات فولاد:** سیزدهمین صادرکننده فولاد در جهان هستیم و رتبه هفتم جهان را در تولید فولاد در اختیار داریم.
- **هوا - فضا:** رتبه اول در خاورمیانه و سیزدهمین رتبه در جهان و یکی از ۹ کشور برتر دنیا در ساخت ماهواره محسوب می‌شویم.
- **در حوزه بیوفناوری:** رتبه بیست و سوم در جهان و رتبه نخست در میان کشورهای اسلامی را دارا هستیم.
- **تولید محصولات باغی:** به رتبه سوم در جهان رسیده‌ایم.
- **برخورداری از قطار زیرزمینی (مترو):** تهران یکی از ده متروی برتر جهان را دارد.
- **رشد علمی:** رشد علمی کشورمان در حال حاضر ما را در مقام چهارم جهان قرار داده است.

بادمجان پنیری

مواد لازم:

- بادمجان دلمه‌ای یا بادمجان درشت: دو عدد
 - پوره گوجه فرنگی: یک لیوان ■ آرد: سه قاشق غذاخوری
 - تخم مرغ: دو عدد ■ پودر سوخاری: سه قاشق غذاخوری
 - جعفری خرد شده: سه قاشق غذاخوری
 - پنیر پیتزا: به اندازه کافی ■ نمک: مقداری
 - روغن زیتون مخصوص پخت:
- یک قاشق غذاخوری

نکته:

۱. می‌توانی کمی گوشت چرخ کرده پخته را به آن اضافه کنی.
۲. در صورت دسترسی نداشتن به فر، از تابه هم می‌توانی استفاده کنی. یادت باشد در این صورت اول باید بادمجان‌ها پخته یا سرخ شوند و سپس بقیه مرحله‌ها را طی کنی. در تابه را هم باید بگذاری تا پنیرها آب شوند.

روش تهیه:

■ بادمجان‌ها را با پوست حلقه حلقه کن. (حتماً بادمجان‌ها را تمیز و کامل شسته‌ای.) ■ کمی روی بادمجان‌ها نمک بپاش و با دستمال روی آن‌ها فشار بده تا تلخی آن‌ها گرفته شود. (به روش‌های دیگر هم می‌توانی تلخی‌گیری کنی.) ■ تخم‌مرغ‌ها را بشکن و در یک ظرف بریز. در ظرف دیگری آرد را و در ظرف سوم پودر سوخاری را به همراه کمی پنیر رنده شده و روغن زیتون بریز. ■ اول حلقه‌های بادمجان را در آرد بغلطان. سپس در تخم مرغ بچرخان و در آخر در پودر سوخاری قرار بده. (خیلی دقیق نباش. چرخاندن و غلطانیدن خیلی با هم فرق ندارند.) ■ سپس کف سینی فر را چرب کن و بادمجان‌ها را روی آن بچین. ■ به مدت ۳۰ تا ۳۵ دقیقه سینی را در فر که تا ۴۰۰ درجه گرم شده است، قرار بده. ■ حالا در تابه‌ای پیاز را کمی تفت بده و به آن پوره گوجه فرنگی اضافه کن و دو تا سه دقیقه حرارت بده. ■ حالا در یک سینی فر دیگر کمی از این سس گوجه فرنگی بریز، رویش یک ردیف بادمجان بچین و سپس دوباره کمی سس گوجه فرنگی بریز. در نهایت روی آن پنیر پیتزا بپاش. دوباره همین کار را تکرار کن. (یعنی لایه لایه بادمجان‌ها را روی هم قرار بده تا ظرف فر پر شود.) ■ دوباره سینی فر را به مدت ۲۵ تا ۳۰ دقیقه داخل فر بگذار. سینی فر را در بیاور و جعفری خرد شده را روی آن بپاش.

برگزیده

هفدهمین
جشنواره کتاب
رشد



بیشتر بخوانیم

سیمرغ پدر بزرگ من بود

نویسنده: فاطمه سرمشقی

ناشر: انتشارات فنی ایران

چاپ اول: ۱۳۹۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۰۵۰۵۵

موضوع اصلی کتاب «بحران‌های محیط زیست» است. مهم‌ترین ویژگی این اثر اشاره به داستان «منطق الطیر» عطار است که نگاهی فانتزی به داستان شده است و کودکان جای سیمرغ را گرفته‌اند.

غذا آماده است.
نوش جان.



شکلات پرتقالی

روش تهیه:

■ پوست پرتقال‌ها به صورت نوارهای بلند و باریک نیم سانتی‌متری برش بزن. ■ پوسته‌های سفید رنگ آن را جدا کن. ■ آب را جوش بیاور و پوست پرتقال‌ها را در آن بریز و یک دقیقه بجوشان تا تلخی آن‌ها گرفته شود. این کار را دوبار تکرار کن تا مطمئن شوی که پوست پرتقال‌ها دیگر تلخ نیستند. ■ پوست پرتقال‌ها را به مدت ۱۰ دقیقه در آب سرد بگذار. ■ حالا در ظرف دیگری آب و شکر را بریز و بگذار تا قوام بیاید. همین که شکر کاملاً حل شد، پوست پرتقال‌ها را در آن بریز تا حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه در شهد بجوشند و شفاف شوند. حالا پوست‌ها را در بیاور و در آبکش یا توری سیمی بگذار تا شهد اضافه آن‌ها جدا شود. ■ ۶ تا ۷ ساعت صبر کن تا خلال‌های پرتقال کاملاً خشک شوند. ■ حالا شکلات را در ظرفی بریز و روی کتری بگذار تا آرام آرام آب شود. (روش بن ماری) ■ خلال‌های پرتقال را تا نیمه یا کامل در شکلات فرو کن و در ظرفی بچین تا خودشان را بگیرند. ■ اگر رطوبت هوا در شهر شما زیاد است، آن‌ها را در ظرف درداری در یخچال بگذار تا خودشان را بگیرند.

مواد لازم:

- پرتقال: دو عدد
- شکر: یک پیمانه
- پودر قند: یک قاشق غذاخوری
- شکلات تخته‌ای: ۹۰ گرم

دوباره زندگی

اردیبهشت فصل به ثمر رسیدن تلاش‌هاست. فصلی که می‌توانی به تماشای نتیجه کارهایت بایستی و از شوق اینکه تلاش‌هایت به بار نشسته‌اند، شادی ملایمی ته قلبت بدود. حال و هوای اردیبهشت مدرسه‌طوری دیگر است. کتاب‌ها به آخر رسیده‌اند و کم‌کم به روزهای امتحان نزدیک می‌شویم. روزهای امتحان اگرچه استرس‌های خودشان را دارند، اما تماشای به ثمر نشستن تلاش‌های چندین ماهه‌مان شیرین است. فقط کمی تا آن روزهای خوش‌رهایی باقی مانده. همان روزهایی که سرخوش از سربلندی بیرون آمدن از امتحان، رو به پنجره‌ای سرشار از آفتاب دراز می‌کشیم و در پناه مهر خورشید خستگی در می‌کنیم.

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى»
و نیست از برای انسان مگر کوشش و تلاشی که انجام داده است و قطعاً ثمره کوشش و تلاش خود را خواهد دید
(سوره نجم، آیات ۳۹ و ۴۰)

این روزها جهان هم نتیجه تلاش‌هایش را دیده است. درختانی که در زمستان به خواب رفته‌بو در روزهای ابتدای بهار جوانه زده‌بودند، حالا پر از برگ‌های سبز خوش‌رنگ شده‌اند. دوباره کوچه‌ها و خیابان‌ها را با رنگ زیبایشان پوشانده‌اند و من فکر می‌کنم در بهشت قدم می‌زنم. این سرسبزی پاداش کوششی است که درختان برای زنده‌ماندن و زندگی دوباره به خرج داده‌اند. پرنده‌ها نیز از کوچ برگشته‌اند. چند وقتی می‌شود که به خانه آمده‌اند و لذت آواز سردادن در خانه، نتیجه رنجی است که بر بال‌های ظریفشان کشیدند و بازگشتند.

حالا سیب‌های بهاری بر شاخه‌ها رسیده‌اند و خورشید گرم‌تر از روزهای پیش می‌تابد. خورشید نیز روزهای سختی را پشت سر گذاشته است. از پس ابرهای باران‌زای بی‌پایان همچنان تایید و ادامه داد و حالا بار دیگر دردانه آسمان شده است. روزها بلندتر شده‌اند و می‌شود ساعت‌های بیشتری امیدوارانه برای زندگی دوید. امید منحصر به فردی در جان جهان جریان یافته و این، پاداش دنیا و تمام مخلوقات است که تلاش کردند و ادامه دادند. اردیبهشت از پنجره‌های کلاس وارد می‌شود. میان میز و نیمکت‌ها می‌پیچد، از خنکایش بوستان را قلقلک می‌دهد و در سرمان هزار کلمه بیدار می‌کند. کلمه‌هایی که می‌گویند باید

متنی زیبا در وصف فصل اردیبهشت نوشت.

با شوق و ذوق مدادم را برمی‌دارم. حالا خورشید هم به پنجره رسیده است و انعکاس پرتوهای طلایی‌اش را در شیشه می‌ریزد. نور به چشم‌هایم می‌رسد و باریکه‌های آفتاب ردی از روشنایی روی نیمکت‌ها به جا می‌گذارند. مدادم هم‌رنگ آفتاب شده است. احساس می‌کنم اگر بنویسم کلمه‌هایم از جنس نور خواهند بود. برای حضرت اردیبهشت می‌نویسم که حضورش قلبم را سرشار از شادی کرده است.

می‌نویسم جهان در فصل به نتیجه رسیدن تلاش‌ها زیباتر از همیشه است. می‌نویسم ما هم در آستانه به ثمر رسیدن تلاش‌های چندین ماهه‌مان هستیم. می‌نویسم از تماشای نتیجه تلاش‌هایم حالم جور دلپذیری خوب می‌شود و این حال خوب را مدیون حضور او و کسی هستم که او را آفریده است. راستی که خدای اردیبهشت خدای بی‌نظیری است.



ایستگاه!

• امیرحسین زنجانی • تصویرگر: حمیدرضا اکبری

تعطیلی مدارس



ایستگاه اول

شوخی‌های شهرام شفیعی
تصویرگر صفات: حمید خلوتی



گروگان

مرد بسیار چاقی که کلسترول و چربی خون داشت و نفسش به سختی بالا می‌آمد، به مغازهٔ جگرکی رفت. به زحمت خودش را پشت یکی از میزها جا داد و مقداری استراحت کرد. آن وقت برای خودش ۲۵ سیخ دل، جگر و دنبه سفارش داد و مشغول خوردن شد. همین موقع سارق مسلحی که پلیس در تعقیبش بود، وارد غزافوری شد. مرد چاق را از جا بلند کرد و سلاش را زیر بغل بزرگ او گذاشت. بعد فریاد زد: «آگه یه پلیس پاشو توی مغازه بزاره، این آدم کنده رو می‌کشم! ... برید کنار بذارید من برم دنبال کارم.» در این حال، مرد چاق با آرامش به سارق مسلح تکیه داده بود و بقیهٔ لقمه‌اش را می‌جوید؛ طوری که کفر سارق مسلح درآمد.

- عمو جون ... لطفاً بیخ گوش من نفس نفس نزن و هیکل سنگینتو روی من ننذاز! ... تو گروگان من هستی نه شوهر قائلهٔ پیرم! ... زود باش داد بزن و التماس کن که پلیس منو ول کنن؛ وگرنه دیگه زن و بچه‌ها تو نمی‌بینی. مرد چاق یک لقمهٔ دیگر جگر و دنبه برای خودش درست کرد و گفت: «ولش کن ... راه نباتی نیست ... دکتربه من گفته بود آگه یه بار دیگه پاتو توی مغازه جگرکی بزاری، قطعاً می‌میری.»



وای از حسود

روزی غول چراغ جادو به آدم مسودی گفت: «هرچه از من بفواهی به تو می‌دهم. به این شرط که هرچه از من بفواهی خانه بفواهی، به همسایه‌ات می‌دهم. مثلاً اگر از من یک بفواهی به او دو اسب می‌دهم. اگر یک اسب مسود کمی فکر کرد و گفت: «لطفاً ای غول بزرگ، یک چشم مرا کور کن. همین!»





فراموشی

«دو نفر پترباز در ارتفاع پنج هزار متری، داخل هواپیما نشسته بودند تا به نوبت، پایین
پیرند. پترباز اولی به دومی گفت: «می‌خواستم به چیزی بهت بگویم، ولی یادم رفت.»
پترباز دومی گفت: «عیبی ندارد ... هر وقت یادت یادم بگو.»
پترباز دومی بعد از این حرف فوراً از هواپیما پایین پرید. پترباز اول از آن بالا گفت:
«آهان ... یادم اومد پی می‌خواستم بگویم ... بعد از اینکه گفتی کمر تو بفاروغم، فراموش
کردی دوباره پترباز رو بپوشی.»

طب سوزنی

دو دوست قدیمی بعد از سال‌ها یکدیگر را در بانک دیدند. مرد اولی فبر داشت که
دوستش در این سال‌ها به فعالیت‌های اقتصادی زیادی دست زده و بعد از کار
شبانه‌روزی در زمینه تجارت، برای خودش به آلاف و الوفی رسیده است. با همه
این حرف‌ها احساس کرد که مرد بیچاره بسیار مغموم و پریشان احوال است.
با اینکه آن‌ها هم‌سن و سال بودند، دومی چنان شکسته شده بود که ۷۰ ساله به
نظر می‌آمد. بعد از کلی از این در و آن در صحبت کردن، اولی دربارهٔ بچه‌های
دومی پرس و جو کرد. دومی آه کش‌داری کشید و گفت: «دو تا پسر دارم.»
- خدا حفظشون کنه ... چه کار می‌کنن؟
- یکی شون متخصص طب سوزنی و اون یکی تازه یاد گرفته جوراباشو خودش
پاش کنه.
اولی گفت: «اینکه فیلی عالییه پس چرا این قدر آه می‌کشی؟»
دومی گفت: «آفه اون که طب سوزنی کار می‌کنه چهار سالشه و اون که تازه
یاد گرفته جوراباشو خودش بپوشه، سی و دو سالشه!»



ایستگاه دوم

احمد عربلو



به سرعت نور

پادشاهی، یک اسب لاغر و مردنی را به عنوان هدیه به شفقی بفشید. اسب به اندازه‌ای لاغر و مردنی بود که قبل از رسیدن به مقصد، مُردا آن مرد، نامه‌ای به پادشاه نوشت و در آن گفت: ای حضرت ماکم! گویا شما سریع‌ترین اسب جهان را به من مرهمت فرمودید، چون که این اسب، فاصله بین دنیا و آخرت را نیم ساعته طی کرد!!



شیرینی خروتمندان

مردی به همسرش گفت: «ای زن بلند شو و کمی شیرینی بپز تا بفوریم که شب عید است.» زن گفت: «در خانه تفهم مرغ نداریم!» مرد گفت: «عیبی ندارد. بدون تفهم مرغ درست کن! تفهم مرغ که برای سن و سال ما خوب نیست»

- شکر هم نداریم!
اشکالی ندارد. بدون قند درست کن.
چه بهتر میدانی که من مرض قند دارم.

- شیر هم نداریم.
ای بابا به جای شیر، کمی آب بپز. آب که سالم‌تر از شیر است. آسمان که به زمین نمی‌آید!

- آرد گندم هم نداریم.
با آرد جو بپز. آرد جو که داریم.
زن به ناچار، طبق سفارش مرد، شیرینی را پخت و آن را جلوی شوهرش گذاشت.
مرد با زحمت فراوان شیرینی را می‌فورد و مردم سرش را از روی تعجب تکان می‌داد و می‌گفت: «من نمی‌دانم این خروتمندان بربفت پطور چیزی به این سفتی و بدمزگی را می‌خورند!»

دو چرخه

در میان فرت و پرت‌ها
ایستاده، روبه من حرف می‌زن؛
ای رفیق نیمه راه،
من اگر چه کهنه و کثیف و پنهانم
باز هم دو چرخه توام
از تمام اسب‌ها سرم
آن زمان
توی روزگار بیگلی
پای تو به من نمی‌رسید
این زمان
دست من به تو نمی‌رسد

• محمد ده‌ریزی



مرد بسیار فسیسی داشت در آب غرق می‌شد، کسی به او گفت:
«دستت را به من ده تا ترا بیرون بکشم.»
دست نداد. یکی از همسایگان مرد بفیل حاضر بود، گفت:
«نگو دستت را به من ده که او هرگز به کسی چیزی ندرده است، بگو که دست
من بستان.» چون بگفت: «دست من بستان، بستر و فلاص شو.»

بیل

یک سیبیل می‌فواهم
صاف و مشکلی و پر پشت
ریش مشتی و براق
خرفری، فقط ده مشت

صورت‌م ولی صاف است
مثل مرغ پرکنده
مردی‌ام شده هر روز
دست‌م مایه فنده

روی صورت‌م هر شب
دست می‌کشم ده بار
ای دریغ از یک کدک
ای دریغ از یک تار

روی پوست‌م باید
مو بکارم از فدر
ریش‌های مصنوعی
می‌گذارم از فدر

• سعیده موسوی زاده

بخیل

ایستگاه سوم



هشمت چاقان که دید اوضاع ناخوش است
و اگر بفواهد باز هم بهانه‌ای بیاورد کارش
ساقته است، لبفندی زد و گفت: «شوب شد
اومدی، همین الان داشتم به تو فکر می‌کردم.
منو بیفش که تا حالا ننوستم طبیعت رو برم. به
باش حالا همه برهی ام رو به جابو بهت می‌دم»
عزت ساطورش را پایین آورد و گفت:
«فب! بره ببینم»

هشمت چاقان گفت: «ناراحت نباش،
نقشه‌ای کشیدم که به زودی همه برهکاری ام
رو می‌دم. به این گوسفندهایی که از جلوی
فونه ام رد می‌شن نگاه کن. اینا هر روز که
از این جا می‌رن و برمی‌گردن مقداری از
پشمشون به شافه‌های درختی که کنار فونه منه
گیر می‌کنه. من پشم‌ها رو جمع می‌کنم و می‌دم
زنم اونارو بریسه و نخ کنه. بعد نخ‌ها رو می‌دم
به رنگرز تارنگشون کنه و نخ‌های رنگ شده رو
به فونه می‌برم و می‌دم زنم قالی بیافه. قالی
که آماده شد، می‌برمش بازار و می‌فروشمش و
پول تو رو می‌دم. چه طوره؟»
عزت از حرف‌های هشمت چاقان خنده اش
گرفت و با عصبانیت فندرید.

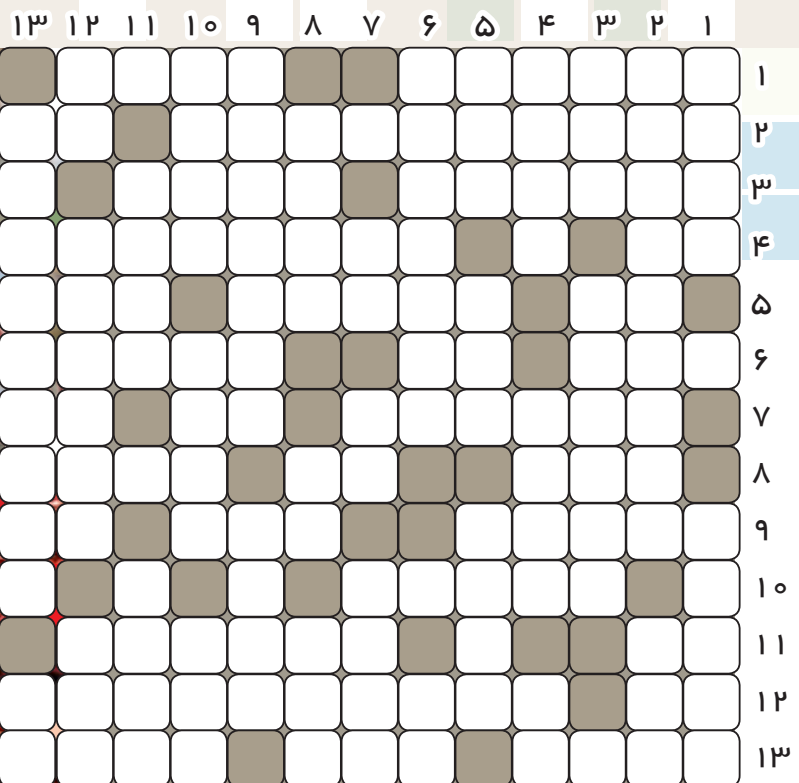
هشمت چاقان گفت: «بایدم بفندی، تو نفندی
کی بفنده؟ منم آگه به این راحتی طلبم رو
می‌دارن، می‌فندیرم»

هشمت چاقان به عالم و آدم برهکار بود.
به من هم برهکار بود.
یکی از طلب کارهای هشمت چاقان
عزت قصاب بود که خیلی سمج بود و
روزی چند بار به سراغ هشمت می‌رفت
و پولش را می‌خواست. هشمت هم هر
بار بهانه‌ای می‌آورد و او را دست قالی بر
می‌گرداند. بالاخره روزی کاسه صبر عزت
لبریز شد و ساطور قصابی را برداشت و با
خودش گفت: «امروز هر طور شده، طلبم
رو از این مردک می‌گیرم. آگه نداد، با
همین ساطور حسابش رو می‌رسم»
عزت ساطور به دست خودش را به در
قانه هشمت چاقان رساند و با صدای بلند
گفت: «پولم رو می‌دی یا با این ساطور
مسابت رو برسم؟»

سرمه‌ای خفیه
کلی
مردم ریخته‌ها
خافن

افقه

۱. وسیله‌ای پلاستیکی یا فلزی که به وسیله آن می‌توانیم الگوها، متن‌ها و تصاویر را رسم کنیم - یکی از ارکان نماز.
۲. ناحیه‌ای از آسیا که کشورهای واقع در این منطقه هیچ مرزی با آب‌های آزاد جهان ندارند - صدای کلفت. ۳. دیوارهای که بر روی رودخانه احداث می‌شود تا از پیشرفت سیل جلوگیری شود - اتوبوس‌هایی که شب‌ها بین شهرها رفت و آمد می‌کنند.
۴. منظم کردن ۵. زمین زراعی که در آن صیفی‌جات به عمل می‌آید - آسیاب کردن گندم. ۶. یکی از گربه‌سانان بزرگ که نوع بنگالی آن معروف است - همان قلب است - غمگین و ناتوان. ۷. تصویری که روی فیلم ظاهر می‌شود و به وسیله پروژکتور روی پرده منعکس می‌شود و می‌توان آن را مشاهده کرد - نوعی ویتامین که به انعقاد خون کمک می‌کند اما با یک کشیده بیشتر - یکی از حروف ندا. ۸. مرتفع‌ترین قله در رشته کوه زاگرس - اصطلاح فرنگی تارنما - بارور نمی‌شود. ۹. در امانت نباید کرد - رشد و بالندگی - کلمه‌ای برای خبردار کردن. ۱۰. سالخوردگی و پیری. ۱۱. حالت منجمد آب - ماده اصلی تشکیل‌دهنده ناخن. ۱۲. مکان - گزیده سخنان و سخنرانی‌ها و خطبه‌های حضرت علی (ع) در این کتاب گردآوری شده است. ۱۳. وقتی از یک دست یک شخص نمی‌توانیم خلاص شویم اصطلاح این کلمه به کار می‌بریم - صدوچهارمین سوره قرآن.



عمودی

۱. چارچوب اتومبیل را می‌گویند - نام اولین زنی که به اسلام ایمان آورد. ۲. نوعی آسیاب - کنایه از آدم کم‌تجربه و ناآزموده. ۳. وسیله‌ای برای زیر و رو کردن خاک - هولناک. ۴. اولین فضایی که در بدو ورود به هر هتل توجه مهمانان را جلب می‌کند - استراحتگاه پرنده - خسیس پس نمی‌دهد. ۵. پایتخت کشور اتریش - سوا و مجزا - سوره‌ای که بسم الله ندارد. ۶. یکی از هنرهای دستی قدیمی ایرانی که با پشم تولید می‌شود - برای بلند کردن اتومبیل به کار می‌رود. ۷. فرمان اتومبیل - ورزش مادر - لرزش. ۸. بعد از قهر می‌کنند - ریشه - تقویت کردن امواج رادیویی. ۹. یکی از جزایر ایرانی واقع در خلیج فارس - دوره جوانی. ۱۰. شهرهای کوچک را می‌گویند - فناوری. ۱۱. پر حرف - غلاف شمشیر. ۱۲. ترس به زبان عربی - ورودی شهرها در قدیم - سخن زیبا و نیکو. ۱۳. نوعی مین که مغناطیسی است - تکرار یک حرف.



گزینه‌هایی که پیش از انتخاب رشته حتماً باید به آن‌ها فکر کرده باشیم

دوراهی استعداد و علاقه

در این شماره با مهسا، ستایش، مبینا، سوگند و زهرا گفت و گو می‌کنیم تا بفهمیم اهمیت این سؤال‌های بی‌ربط به انتخاب رشته چیست. هر کدام از آن‌ها در زمینه متفاوتی استعداد دارند و آرزوهایشان برای آینده مختلف است.

آیا مدرسه استعداد ما را شکوفای می‌کند؟

ستایش: به نظر من می‌تواند. اگر مدرسه بتواند راه‌های متفاوتی جلوی پایمان بگذارد، می‌تواند استعدادمان را پیدا کند. **مبینا:** بله، من فکر می‌کنم معلم تأثیر مهمی در جذب ما به موضوع و زمینه‌ای خاص دارد ...

ستایش: فکر کنید معلم عربی را بد درس بدهد ... آن وقت ... می‌خواهم بگویم در مدرسه گاهی معلم‌ها براساس رشته‌شان درس نمی‌دهند. گاهی نیرو کم است و معلم‌ها جایگزین هم می‌شوند. اگر معلم هنر، هنر درس بدهد و معلم ورزش فقط ورزش، خب نتیجه بهتر می‌شود.

مهسا: دقیقاً. معلم هنر و زبان ما یکی بود و دوره سختی را تجربه کردیم.

زهرا: یا مثلاً ما کلاس هنر نداشتیم و فقط ریاضی داشتیم. خب پس استعداد کسانی که هنر را دوست دارند، کور می‌شد. **مبینا:** شاید فقط برای استعدادیابی باید از مدرسه کمک گرفت، چون درواقع خودمان بزرگ‌ترین نقش را در شناخت استعدادمان داریم.

آیا خودمان استعدادمان را شکوفای می‌کنیم؟

ستایش: من فکر می‌کنم که باید استعدادمان را در نظر بگیریم و بعد ببینیم برایش چقدر تلاش می‌کنیم. آن وقت می‌توانیم نقش خودمان را در کشف و هدایت استعدادمان بشناسیم.

سوگند: من خودم استعدادم را شناختم. در سال‌های هفتم تا نهم، در زنگ ادبیات آدم دیگری بودم و شعر حالم را خوب می‌کرد. برایش تلاش می‌کردم و کتاب زیاد می‌خواندم.

مبینا: ولی من به علاقه‌هایم فکر می‌کنم و به مسائل منطقی‌تر.

مهسا مشتاق فرد: من هنوز نمی‌دانم چه رشته‌ای را انتخاب کنم. به کارهای هنری علاقه دارم؛ به کار دستی، عکاسی و حتی کتابداری. اما راستش را بخواهید، معلم‌هایم می‌گویند کسی که نمره‌هایش بالاست، نباید به هنرستان برود. در حالی که من فکر می‌کنم، هرکسی باید سراغ علاقه‌ها و استعدادهایش برود. حالا نمی‌دانم بین رشته ریاضی و هنرستان کدام را انتخاب کنم. یک دوراهی بزرگ است.

ستایش میرمقدم: رشته هنرستانی من «انیمیشن» است و دلم می‌خواهد در دانشگاه «طراحی کاراکتر» بخوانم. اما مشکلی برای خواسته من وجود دارد. رشته انیمیشن برای دخترها رشته تازه‌ای است و احتمالاً پذیرفته شدن در دانشگاه سخت باشد. پس شاید مجبور شوم تا دوره فوق‌لیسانس صبر کنم تا بتوانم رشته انیمیشن را از طریق تحصیل ادامه بدهم. دیگر چه چیزهایی را دوست دارم؟ نمایش عروسکی و طراحی شخصیت برای بازی‌ها!

مبینا بخشی: من دوست دارم پزشک شوم و البته فکر می‌کنم، پزشکی اطفال شغلی جالب و دوست‌داشتنی باشد. اما هنوز نمی‌دانم این اتفاق خواهد افتاد یا نه. اما در کنار این‌ها به موسیقی هم علاقه دارم.

سوگند چهاری: به نویسندگی و شعر و ادبیات علاقه دارم و دوست دارم معلم شوم یا استاد دانشگاه. حالا رشته انسانی را انتخاب کرده‌ام و بعدها هم می‌خواهم ادبیات بخوانم و بعد آن را یاد بدهم. البته به موسیقی هم علاقه دارم، ولی فکر می‌کنم با یاد دادن ادبیات به دیگران می‌توانم فرد مفیدی باشم.

زهرا ابراهیمی: من هم شبیه سوگندم. ادبیات را دوست دارم، و موسیقی، عکاسی و اکثر رشته‌های هنری را، و می‌خواهم هنر بخوانم. ولی فکر می‌کنم برای آینده، نمایش و تئاتر برایم جدی‌تر باشد و آن را به عنوان رشته دانشگاهی و شغل انتخاب کنم.



مبینا: تلاش مثل درس خواندن است. اگر می‌خواهم پزشک شوم، نمره‌هایم در رشته تجربی باید بالا باشد.
سوگند: اگر به استعداد کشف شده به نحو احسن بپردازیم، یعنی تلاش کرده‌ایم.
مهسا: یعنی روی انتخاب و خواسته‌ها بایستی.

نگفتید، استعداد مهم‌تر است یا علاقه؟

زهرا: استعداد. اما قانع کردن خانواده‌ها سخت است. تو نمی‌توانی عقاید آن‌ها را تغییر بدهی.
ستایش: فکر می‌کنم به کمک مشاور می‌توانیم این مشکل را حل کنیم.

مبینا: من فکر می‌کنم ما مجبوریم استعدادمان را اثبات کنیم تا پذیرفته شود. ولی برخورد والدین من متفاوت بود. آن‌ها گفتند ویژگی‌هایت را بشناس و بعد مسیرت را ادامه بده.
سوگند: والدین چیزهایی را می‌دانند و نگران‌اند. شاید باید یاد بگیریم اتفاقات را پیش‌بینی کنیم. آن وقت می‌توانیم والدینمان را درک کنیم.

زهرا: ولی خیلی از والدین هستند که چون راهی را رفته‌اند و موفق نشده‌اند، فکر می‌کنند دیگران هم نباید آن راه را بروند.
مهسا: اما می‌توانیم با یک طرفد خاص آن‌ها را قانع کنیم.

چطوری؟

مهسا: جامعه فقط به دکتر و مهندس نیاز ندارد!

من به هنر علاقه‌ای ندارم و دوست دارم پزشک شوم. به درآمد و عیب‌ها و خوبی‌های یک رشته یا شغل فکر می‌کنم.
ستایش: اگر کاری را تجربه و امتحان کنیم، باعث می‌شود بیشتر یاد بگیریم و به شناخت برسیم.

پس علاقه مهم‌تر است یا استعداد؟

ستایش: به نظرم استعداد مهم‌تر است. هرچه بزرگ‌تر می‌شوی، استعدادهایت را بهتر می‌شناسی و کشف می‌کنی. من درباره انیمیشن زیاد نمی‌دانستم، ولی شروع کردم به کشیدن کاراکترهایی که در ذهن داشتم و بعد برای بهتر شدنشان تلاش کردم. یکجا فهمیدم که این کار را می‌توانم انجام بدهم، اما حالا باید برایش تلاش می‌کردم. هنرستان‌های کمی می‌شناختم. برای آزمون ورودی هنرستان باید طراحی می‌دانستم. هم استعداد داشتم و هم برایش جنگیدم.

اما شاید بلد نباشیم استعدادمان را کشف کنیم؟

مهسا: از معلم‌هایمان برای کشف استعدادمان کمک می‌گیریم. اما وقتی فهمیدی استعدادت چیست، باید برایش تلاش کنی.

این تلاش چیست؟

مهسا: اینکه اگر به پول نیاز دارد، برایش تلاش کنی. با افرادی که در این زمینه فعالیت می‌کنند، صحبت کنی. از بعضی خواسته‌هایت برای رسیدن به هدف بگذری.



محاصره





گذرگاه گورستان

ایوان مردی ریزجثه و ترسو بود.

آن قدر ترسو که اهالی روستا او را «بزدل»

می‌نامیدند یا او را «ایوان مخوف»^۱ می‌نامیدند و

مسخره‌اش می‌کردند. هر شب ایوان بر سر راهش به خانه در

رستورانی که در حاشیه گورستان روستا قرار داشت، توقف می‌کرد.

ایوان برای رفتن به کلبه‌اش در آن سوی گورستان هرگز از وسط گورستان

نمی‌گذشت که اگر این کار را می‌کرد راهش به خانه خیلی کوتاه می‌شد. اما او برای

یک بار هم - حتی در یک شب کاملاً مهتابی از این مسیر میان‌بر استفاده نکرده بود.

یکی از شب‌های زمستان که هوا بسیار سرد بود و سوز و سرما و باد

شدید پاشنه در رستوران را از جامی‌کند، مشتریان رستوران طبق معمول

او را دست انداختند و گفتند: «حتماً مادر ایوان زمانی که او را در

شکم داشت از یک قناری ترسیده بود که حالا پسرش ترسو

شده است».

- ایوان مخوف، ایوان مخوف! هی! ایوان مخوف ترسو،

حالت چگونه؟

اعتراض بی‌حاصل ایوان بیش از پیش

مشتریان رستوران را برای هر چه

بیشتر دست انداختن ایوان ترغیب

و تحریک می‌کرد و در حالی

که آن‌ها رذیلانه مسخره‌اش



می کردند. ناگهان افسر قزاق جوان روستا هر دو لنگه در رستوران را هل داد و تا وارد شد با سایرین هم صدا شد و گفت: «ایوان! تو یک بزدل تمام عیار هستی. تو توی این سرما می خواهی گورستان را دور بزنی تا به خانهات برسی اما دل و جرئت آن را نداری از وسط گورستان رد بشی.»

ایوان زیرلیبی من و من کرد و جواب داد: «رد شدن از گورستان کاری ندارد. آنجا هم مثل بقیه جاها زمین است: یک زمین خاکی.»

افسر جوان با صدای بلند گفت: «بسیار خوب. بیا امتحان کنیم. ایوان عزیز! تو امشب از گورستان رد شو و من هم در مقابل پنج روبل^۲ به تو انعام می دهم.»

شاید شنیدن پنج روبل یا خوردن یک غذای درست و حسابی با این پول بود که او را وسوسه کرد که شرط افسر جوان را قبول کند. اما هیچ کس ندانست که چرا در آن لحظه ایوان زبانش را دور دهانش چرخاند و لب هایش را خیس کرد. بنابراین او بلافاصله جواب داد: «بسیار خوب. من امشب از گورستان رد می شوم.»

همه مشتریان رستوران با شنیدن پاسخ مثبت ایوان حیرت کردند. افسر جوان چشمتی به مشتریان رستوران زد و سپس شمشیر بلندش را از غلاف درآورد و رو کرد به ایوان و گفت: «بیا، وقتی وسط گورستان رسیدی درست جلوی آن قبر که بزرگترین قبر است این شمشیر را توی زمین بکار تا معلوم شود که به قولت عمل کردی. فردا صبح، ما همگی به گورستان می رویم. اگر شمشیر آنجا بود پنج روبل مال تو!» ایوان شمشیر را از افسر جوان گرفت و همه مشتریان برای او هورا کشیدند و یکصدا فریاد زدند: «ایوان مخوف! ایوان مخوف! و سپس همگی زدند زیر خنده.»

وقتی ایوان از رستوران خارج شد باد سرد چنان شدید می وزید که زوزه اش در فضا طنین انداخته بود. سوز سرما تا فقر

استخوان ایوان را به درد می آورد.

او دکمه های کت بلندش را بست و از گذرگاهی کثیف و خاکی مسیر گورستان را در پیش گرفت. او از پشت سرش صدای افسر جوان را شنید که فریاد می زد: «پنج روبل در انتظارت است. ایوان مخوف! البته اگر جان سالم به در ببری و زنده بمانی. پنج روبل در انتظارت است!»

ایوان دروازه های ورودی گورستان را هل داد و باز کرد. او تند و تند گام برمی داشت و بین راه می گفت: اینجا هم مثل بقیه جاها زمین است. چه اینجا و چه جای دیگر. زمین که زمین است. اما تاریکی شب هولناک بود. پنج روبل... از شدت سرما انگشتان دست هایش بی حس شده بودند و شمشیر هم قوی دستش مانند یک تکه یخ سرد بود. تمام بدن ایوان، زیر کت بلند و ضخیمش می لرزید و کم کم لنگ لنگان شروع به دویدن کرد.

ایوان قبر بزرگ را تشخیص داد. صدایی مانند زاری و گریه شنیده شد. صدای ناله های ایوان بود که با زوزه باد درهم می آمیخت. ایوان جلو قبر بزرگ وسط گورستان زانو زد. بسیار وحشت زده بود. او نوک شمشیر را محکم در زمین خاکی فرو برد و سپس با مشتش بر قبضه شمشیر کوبید تا سرچایش محکم شود و نیفتد. ایوان کارش را انجام داد. گورستان... و پنج روبل که در انتظارش بود.

ایوان خواست سرپا بایستد، اما نتوانست. گویی به زمین میخکوب شده بود. چیزی مانع برخاستنش می شد. چیزی محکم او را گرفته بود و دست بردار نبود. ایوان خیلی تقلا کرد تا از سرچایش بلند شود. چنان وحشت کرده بود که نفس نفس می زد و ترس عظیمی سر تا پای وجودش را به لرزه انداخته بود. او وحشت زده فریاد زد و سپس با صدایی خرخر که از گلویش خارج شد بی حرکت ماند و نقش زمین شد.

صبح فردای آن روز آن ها ایوان را جلو قبر بزرگ دیدند که روی زمین افتاده بود. در چهره اش نشانه ای از یک شخص یخ زده از سرما دیده نمی شد. اما او بر اثر یک ترس موهوم و ناشناخته جاننش را از دست داده بود و نوک شمشیر افسر جوان درست در همان محلی که ایوان بر زمین افتاد بود، از لای آستر آویخته کت بلندش توی زمین فرو رفته بود.

پی نوشت ها

۱. ایوان مخوف. ایوان واسیلیویچ (۱۵۸۴-۱۵۳۰) در سن شانزده سالگی با لقب تزار بر تخت سلطنت امپراتوری روسیه نشست. او بسیار بی رحم بود. نظام ارباب-رعیتی را بنیان نهاد. بسیاری از کشاورزان را به دلیل اعتراض بر شیوه سلطنت ظالمانه اش کشت. حتی او پسرش را هم که دچار جنون شده بود با چوب دستی از پا درآورد. مردم او را به دلیل خیانت های فراوان و ستمگری های بی رحمانه اش ایوان مخوف می نامیدند.

۲. روبل: واحد پول روسی





کباب بادکنک!

اگر انسان را با سایر موجودات جهان مقایسه کنیم، می‌بینیم که تقریباً از نظر همه قدرت‌های ذاتی از سایر موجودات ضعیف‌تر است! چه از لحاظ نیروی جسمانی و چه حتی قدرت حواسی مانند دیدن، شنیدن و بوییدن! با این حال انسان قوی‌ترین موجود جهان است! چون قدرتی دارد که هیچ موجود دیگری ندارد! **امام علی (ع)** می‌فرماید: «علم قدرت است» و تنها این قدرت بی‌نظیر است که انسان را قوی‌ترین موجود جهان کرده است! با استفاده از علم می‌توان کارهایی کرد که به صورت عادی غیرممکن هستند. می‌توان یک فیل بزرگ را تنها با اشاره یک انگشت بلند کرد! می‌توان بالاتر از هر پرندهای در هوا پرواز کرد! و یا حتی می‌توان بادکنکی را به سیخ کشید، بدون اینکه بترکد!

مواد لازم:

- مقداری روغن مایع ■ تعدادی بادکنک
- سیخ چوبی ■ تمرین و تمرکز!



مراحل آزمایش:

- ابتدا یکی از بادکنک‌ها را باد کنید. مراقب باشید که نباید بادکنک را تا آستانه ترکیدن باد کنید! بادکنک را تا حدی باد کنید که در نهایت همچنان ظرفیت ورود هوای بیشتر را داشته باشد. و البته طول بادکنک باید کمتر از طول سیخ چوبی باشد.
- نوک میخ چوبی را به مقدار کمی روغن مایع آغشته کنید و سپس با انگشت این روغن را به سراسر سیخ مالش دهید تا کل بدنه سیخ چوبی چرب شود.
- بادکنک را به صورت افقی در دست بگیرید و سر سیخ را با حرکت دورانی رفت و برگشتی در قسمت انتهای بادکنک و در نزدیکی محل گره وارد کنید.
- حالا به مرحله حساس آزمایش می‌رسیم! با دقت سیخ چوبی را در راستای افقی داخل بادکنک به سمت سر بادکنک وارد کنید. مراقب باشید که نوک سیخ به جداره کناری بادکنک برخورد نکند!

وقتی نوک سیخ چوبی به نقطه مرکزی بالای بادکنک رسید، باز هم با حرکت دورانی رفت و برگشتی بادکنک را سوراخ کرده و سر سیخ را از بادکنک خارج کنید.



صندوق سؤال‌ها:

به نظر شما چه چیزی مانع از ترکیدن بادکنک می‌شود؟
فکر می‌کنید چرا در انجام این آزمایش ابتدا سیخ چوبی را چرب کردیم؟

مسابقه ویژه:

فیلم کوتاهی بسازید و آن را از طریق شبکه‌های اجتماعی به شماره ۳۰۰۸۹۹۵۹۶ برای ما ارسال کنید. ما به بهترین فیلم‌های ارسالی جایزه می‌دهیم.
با هم ببینیم:



در فیلم کوتاه بالا، مراحل را با هم می‌بینیم. برای مشاهده این فیلم، می‌توانید کد تصویری (QR-Code) کنار فیلم را با گوشی‌های هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند QR Code Reader یا QR Code Scanner استفاده کنید.

نرمش ذهن

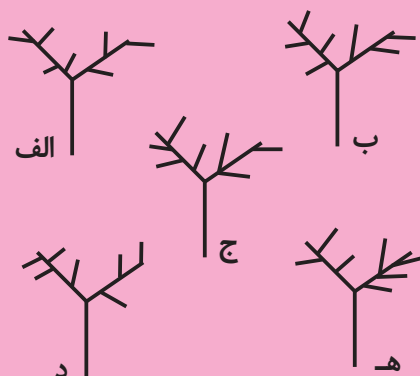
۲

$$\triangle \div \star = ۲$$

$$\triangle \times \star = ۳۶$$

$$\triangle - \star = ?$$

آیا می‌توانید ارزش عددی مثلث و ستاره را محاسبه کنید؟

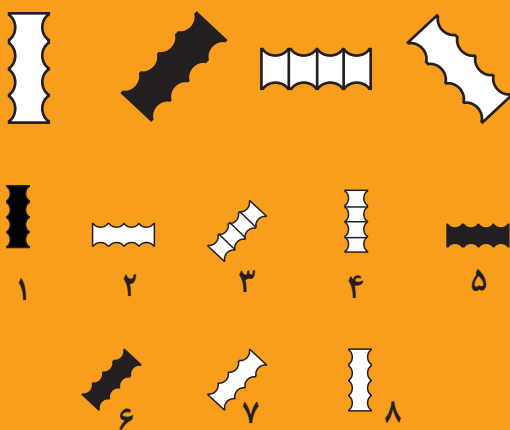


کدام یک از این تصویرها ناهمگون با بقیه است؟

۱

۴

آیا تصویر بعدی را می‌توانید از میان گزینه‌های زیر حدس بزنید؟



ارزش عددی هر کدام را پیدا کنید.

$$\text{pumpkin} + \text{pumpkin} - ۱ = ۲۳$$

$$۱۱ - \text{turkey} = \text{strawberry}$$

$$\text{strawberry} \times \text{pumpkin} = ۶۰$$

$$\text{turkey} \times \text{strawberry} = \text{muffin}$$

$$\text{turkey} \times \text{muffin} + \text{pumpkin} = ?$$

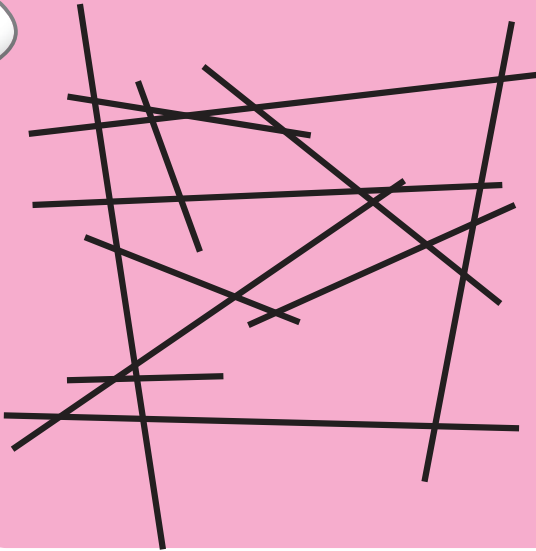
۳

بعد از هشت سال مجموع سن من و دو فرزندم ۱۲۴ سال خواهد بود. آیا می‌توانید مجموع سن ما را بعد از ۵ سال حدس بزنید؟

۵

U

۷. آیا می‌توانید تعداد خط‌ها را شمارش کنید؟



۶. جای علامت سؤال چه عددی را باید قرار دهیم؟
راهنمایی: به عددهای ردیف‌ها و ستون‌ها دقت کنید.

۵	۱۰	۹	۴
۷	۴	۵	۸
۳	۲	۵	۶
۱	۸	۹	?

Ç

۹

جای علامت سؤال عدد مناسب را حدس بزنید.

۱۲۰	۹۱	۷۰
۲۴	۱۳	۱۴
?	۷	۵

n

۶	۶	۸
۵	۷	۵
۴	۳	?
۱۲۰	۱۲۶	۳۲۰

۸. آیا می‌توانید عدد مناسب جای علامت سؤال را حدس بزنید؟

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، پیام‌نگار مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir

و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی معذوریم.

$$\text{Pumpkin} + \text{Pumpkin} - \text{Soccer Ball} = 28$$

$$\text{Pumpkin} - \text{Glass of Juice} = 16$$

$$8 - 8 + 10 = \text{Squirrel}$$

$$21 = \text{Glass of Juice} + \text{Squirrel}$$

$$\text{Pumpkin} + \text{Soccer Ball} + \text{Squirrel} + \text{Glass of Juice} = ?$$

ارزش عددی سمور، توپ، فوتبال، آب سیب و کدو تنبل را محاسبه و جای علامت سؤال عدد درست را قرار دهید.

n

همراه، و...، همگی باعث می‌شوند که آدم وقت چندانی برای دیدن فیلم نداشته باشد. اصلاً مگر می‌شود که یک کوه کار سر آدم بریزد و بتواند در این میان فیلم هم ببیند؟ تازه اگر وقتی هم باقی بماند، فیلم دیده می‌شود و بعدش دیگر فکری درباره آن نمی‌توان کرد. شاید همه این‌ها در کنار هم باعث شدند که مسئولان یک دبیرستان در تهران، به فکر راه‌اندازی یک انجمن فیلم ببفتند. انجمنی که به غیر از فیلم دیدن و نقد آن، باعث شود که خود دانش آموزان بتوانند فیلم بسازند و حتی در جشنواره هم بتوانند مقام کسب کنند. در یکی از جلسه‌های این انجمن شرکت کردیم تا ببینیم بچه‌ها دقیقاً چه کاری انجام می‌دهند.



دانش آموزانی که مهارت‌های زندگی را به شکلی خاص یاد می‌گیرند

کافه فیلم

خبری از نمره نیست

همه چیز خیلی ساده به نظر می‌رسد: یک کلاس معمولی و یک پرده کوچک که روی آن فیلم نمایش داده می‌شود. اما با وجود این سادگی، تمام صندلی‌های کلاس پر شده‌اند. از همه مهم‌تر اینکه بچه‌ها پر از انرژی هستند و برای دیدن فیلم و نقد آن لحظه‌شماری می‌کنند. خب، شاید پیش خودتان فکر کنید که دلیل این همه اشتیاق این است که خبری از نمره نیست، اما نبودن نمره نمی‌تواند یک کلاس با ظاهر معمولی را تا این حد جذاب کند.

پویا کلاهی، دبیر «انجمن فیلم مدرسه» است که درباره این انجمن به ما می‌گوید: «حدود دو سال پیش، یعنی زمستان ۱۳۹۶، به پیشنهاد یکی از بچه‌ها این انجمن را راه‌انداختیم. ابتدا فیلم را در دو جلسه می‌بینیم و در جلسه دوم، نقد انجام می‌دهیم که از این شیوه خیلی استقبال شده است. در این کلاس سعی کرده‌ایم دانش بچه‌ها را در زمینه سینما بالا ببریم و تنها دیدن فیلم را در نظر نمی‌گیریم. بچه‌ها از این کلاس چیز زیادی یاد گرفته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها، انجام کار گروهی است. همچنین مهارت‌های اجتماعی را و به خوبی می‌دانند که مخالفت با نظر یک فرد، مخالفت با خود او نیست.»

فیلم‌سازان کوچک، کارهای بزرگ

خیلی از ما وقتی به سینما می‌رویم یا فیلمی را در خانه می‌بینیم، بعد از تمام شدن آن، تنها برای چند ساعت به فیلم فکر می‌کنیم و بعد از آن چندان ذهنمان درگیر فیلم نخواهد شد. اینکه یک کلاس وجود داشته باشد که بتواند چیزی به ما بیاموزد، خیلی با ارزش است. دانش‌آموزانی که در انجمن فیلم شرکت می‌کنند، علاوه بر نقد و بررسی آن، فیلم هم می‌سازند.

علی اکبر شریفی، معاون پرورشی و دبیر فرهنگ و هنر مدرسه، می‌گوید: «در سال ۱۳۹۷، تصمیم گرفته شد که بچه‌ها فیلم کوتاهی با موضوع مشکلات نوجوانان و اعتیاد بسازند. قرار شد این فیلم را به مسابقه برسانیم و حدود ۱۰ روز برای این کار وقت داشتیم. بچه‌ها تا به خودشان بیایند، وقت زیادی را هدر دادند و نتیجه این شد که فیلم در روزهای آخر، یعنی دو روز مانده به پایان مهلت، ساخته شد. ساخت این فیلم با یک دوربین ساده خانگی و با کمترین امکانات بود و توانست رتبه اول مسابقه فیلم‌سازی را در منطقه و استان تهران، کسب کند. بچه‌هایی که این فیلم را ساختند، الان به دوره تحصیلی بالاتر رفته‌اند و در مدرسه ما نیستند. امسال هم دانش‌آموزان دیگری در موضوع اخاذی و کلاهبرداری در فضای مجازی فیلم ساختند. این فیلم هم در جشنواره خوارزمی و نوجوان سالم شرکت داده شده است و منتظر نتایج آن هستیم.»

امکانات اهمیتی ندارد

شاید خیلی از بچه‌ها فکر کنند که برای ساختن یک فیلم باید حتماً در مدرسه غیردولتی درس خواند یا انواع و اقسام امکانات را داشت. اما واقعیت این است که برای رسیدن به موفقیت، بیش از همه این‌ها به تلاش، انگیزه و علاقه نیاز است. آقای کلاهی هم این موضوع را تأیید می‌کند و می‌گوید: «من زندگی خودم را صرف فرهنگ و هنر کردم و در این راه سختی و مشکلاتی هم داشتم. به نظرم مهارت و انگیزه بسیار مهم‌تر است. بچه‌هایی که در مسابقه شرکت کردند و توانستند جایزه بگیرند، دوست داشتند با دوربین حرفه‌ای کار کنند که با این موضوع مخالفت کردم. چون اول هنر فیلم‌سازی مهم است و بعد امکانات به کمک آن می‌آید. لازم نیست که بچه‌ها اول به دنبال امکانات باشند. آن‌ها باید ابتدا کاری را انجام بدهند، حتی اگر آن کار ساده هم باشد، اهمیتی ندارد. بعد از اینکه در جهت استعدادشان کاری انجام دادند، آن را با والدین خود و مسئولان مدرسه در میان بگذارند تا استعدادهايشان دیده بشود و بتوانند آن را شکوفا کنند.»



به دنبال مفهوم فیلم‌ها هستم

محمد مهیار مسعودیان

من در فیلمی که در سال ۱۳۹۸ ساخته شد، نقش بازیگر را داشتم. به نظرم بازیگری یکی از سخت‌ترین کارهای دنیاست؛ مخصوصاً که آدم با هم‌سن و سال‌های خودش بخواند این کار را انجام بدهد. بچه‌ها پشت صحنه معمولاً می‌خندیدند و باعث خنده‌ام می‌شدند و گاهی برای بازی یک قسمت، باید ۱۰ بار کار را تکرار می‌کردم. علاوه بر این، به منظور طبیعی شدن فیلم، لحن خاصی برای بازی مد نظر بود که به نظرم انجام آن هم چندان کار راحتی نبود. شرکت در انجمن فیلم مدرسه، مرا به فیلم خیلی علاقه‌مند کرد و باعث شد که تنها یک تماشاجی معمولی نباشم. با دیدی سینماگرایانه به فیلم‌ها نگاه کنم. دیدگاهم نسبت به فیلم‌ها عمیق‌تر شده است. بیشتر به دنبال مفهوم فیلم‌ها هستم و تفریح و سرگرمی دیگر اولویت اولم نیست.

به هر کسی اعتماد نمی‌کنم!

*امیر مهدی حسینیان

در فیلمی که بازی کردم، نقش یک فرد فریب خورده را داشتم که به دیگران به راحتی اعتماد کرده بودم. بازی در این فیلم برایم بسیار آموزنده بود و یاد گرفتم که نباید هیچ وقت گول کسی را بخورم و به راحتی اعتماد کردن به دیگران کار درستی نیست. برای من بازی در این فیلم کوتاه، سختی خاصی نداشت و با توجه به اینکه در تابستان روی این فیلم کار کردیم، وقتم خالی بود. بازی در این فیلم تجربه خوبی بود و باعث شد دلم بخواهد به بازیگری ادامه بدهم. البته اینکه بازیگری را به عنوان رشته تحصیلی انتخاب کنم یا نه، به این موضوع بستگی دارد که فیلم دیگری هم بازی کنم تا بتوانم راحت‌تر تصمیم بگیرم. باید همه شرایط را برای انتخاب رشته در نظر داشته باشم. انجمن فیلم خیلی مفید است و در آن

دانش‌آموزان به شکل دقیق و براساس منطق درباره فیلم صحبت می‌کنند. شرکت در این انجمن به ما کمک می‌کند که بدانیم، به چه شکل فیلم ببینیم یا حتی فیلم بسازیم.

درباره کلاهبرداری آگاه شدم

*پارسا بختیاری

فیلمی که ما بازی کردیم، درباره فضای مجازی، اخاذی و کلاهبرداری بود و من نقش همدست یک نوجوان خلاف کار را داشتم. موضوع این فیلم کوتاه برایم خیلی جالب بود و هیچ وقت فکرش را هم نمی‌کردم در چنین فیلمی بازی کنم. من خیلی با تلفن همراه و فضای مجازی کار نمی‌کنم و الان حدود یک سالی است که گاهی بر حسب نیاز از اینترنت استفاده می‌کنم. به همین دلیل اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم که در این فضا کلاهبرداری از نوجوانان هم وجود داشته باشد. فیلم باعث شد که من محتاط‌تر باشم و در این فضا به هر کسی اعتماد نکنم. به نظرم اگر چنین فیلم‌هایی ساخته شوند که بازیگران آن نوجوانان باشند، می‌توان آسیب‌های اجتماعی را به دانش‌آموزان به شکل تأثیرگذارتری یاد داد. چنین فیلم‌هایی باعث نمی‌شوند بچه‌ها تصور کنند که به آن‌ها نصیحت می‌شود.

مهارت نه گفتن را یاد گرفتیم

*فرزاد فاختری

من در فیلم نقش اول را داشتم و راوی داستان هم بودم. ماجرای ورود من و یکی دیگر از بچه‌ها به انجمن فیلم و بازیگری، خیلی اتفاقی بود. ما یک روز مشغول بازی با فوتبال دستی بودیم که معاون مدرسه گفتند بروید از این کلاس استفاده کنید. اولش اصلاً دلم نمی‌خواست در این کلاس

شرکت کنم و تا جلسه دوم، من و دوستم اصلاً نمی‌دانستیم این کلاس چیست. بعد که در کلاس شرکت کردیم، کم‌کم به فیلم و نقد آن علاقه پیدا کردیم و سپس در فیلم هم بازی کردیم.

بازی در فیلم برایم خیلی تأثیرات مثبتی داشت. مثلاً من راحت نمی‌توانستم «نه» بگویم. ولی وقتی این فیلم را بازی کردم، متوجه شدم که نداشتن توانایی نه گفتن می‌تواند چقدر برای آدم دردسر داشته باشد. می‌تواند فرد را به راه بد بکشاند که با جرمه و تنبیه همراه است.

می‌خواهم بازیگری را ادامه بدهم

*امیر علی ارشاد کریمی

من یکی دیگر از نقش‌های اصلی فیلم بودم. با دوستم مشغول فوتبال دستی بودیم که خیلی اتفاقی با کلاس انجمن فیلم آشنا شدیم. شرکت در این کلاس ابتدا برایم خوشایند نبود. ولی بعد از اینکه متوجه شدم که فقط برای سرگرمی نیست، به آن علاقه پیدا کردم. اینکه بتوانی هم یک فیلم را نقد کنی و هم اصول درست کردن فیلم را یاد بگیری، به نظرم خیلی خوب است. انتقال پیام اجتماعی به نوجوانان با فیلم، خیلی می‌تواند جذاب و اثرگذار باشد. فیلم‌های اجتماعی که با بازی خود نوجوانان ساخته می‌شوند، هم برای آن‌ها مفید است و هم برای اولیای آن‌ها. در نتیجه خوش‌حالم که در چنین فیلمی بازی کرده‌ام. بازی در این فیلم باعث شد که تصمیم بگیرم، بازیگری را به شکل حرفه‌ای دنبال کنم.

پاسخ سرگرمی

ج ۱. تصویر ۵ برای این که در چهار تصویر دیگر شاخه‌های سمت چپ و راست به ترتیب چهارتایی و سه تایی هستند اما در تصویر نهمگون برعکس است. یعنی سمت چپ سه تایی و سمت راست چهارتایی است.

ج ۲. ستاره ۳=۳ و مثلث ۶= شش تقسیم بر سه مساوی ۲ دوازده ضرب در سه مساوی سی و شش. شش منهای سه مساوی سه.

ج ۳. ۱۹۲، بوقلمون ۶، کدو تنبل ۱۲، توت ۵، کلوچه ۳۰

ج ۴. تصویر ۱ برای این که هر بار تصویرها ۴۵ درجه چرخش داشته‌اند و براساس سفید سیاه راه راه چیده شده‌اند.

ج ۵. ۱۱۵ سال. مجموع سن فعلی پدر و دو فرزند $100 = 124 - 3 \times 8$
 $115 = 100 + (3 \times 5)$ بعد از پنج سال

ج ۶. عدد ۲. مجموع عددها به صورت یک در میان هم در ردیف‌ها و هم در ستون‌ها مساوی هستند
مثال: $4 + 10 = 9 + 5$

ج ۷. ۱۲ خط.

ج ۸. عدد ۸. $6 \times 5 \times 4 = 120$
 $3 \times 7 \times 6 = 126$
 $5 \times 8 = 40$
 $320 \div 40 = 8$

ج ۹. $70 \div 14 = 5$
 $91 \div 13 = 7$
 $120 \div 24 = 5$

ج ۱۰. ۶۵. آب سیب ۸، سمور ۱۳، کدو تنبل ۲۴، توپ فوتبال ۲۰

کوتاه با عوامل فیلم

امیر حسین فتحعلی، بازیگردان و منشی صحنه: همکاری در فیلم به من مهارت نه گفتن را یاد داد و اینکه خیلی زود حرف هر کسی را نپذیرم.

نوید رضا وخشوری، نویسنده اصلی و بازیگر: از این فیلم، عشق و علاقه به کار، و نظم و مدیریت زمان در صحبت کردن را یاد گرفتم.

ایلیا درخشانی، تدارکات در پشت صحنه: همکاری در فیلم به من کمک کرد اجتماعی باشم و فعالیت‌های گروهی را بر فعالیت‌های فردی ترجیح بدهم.

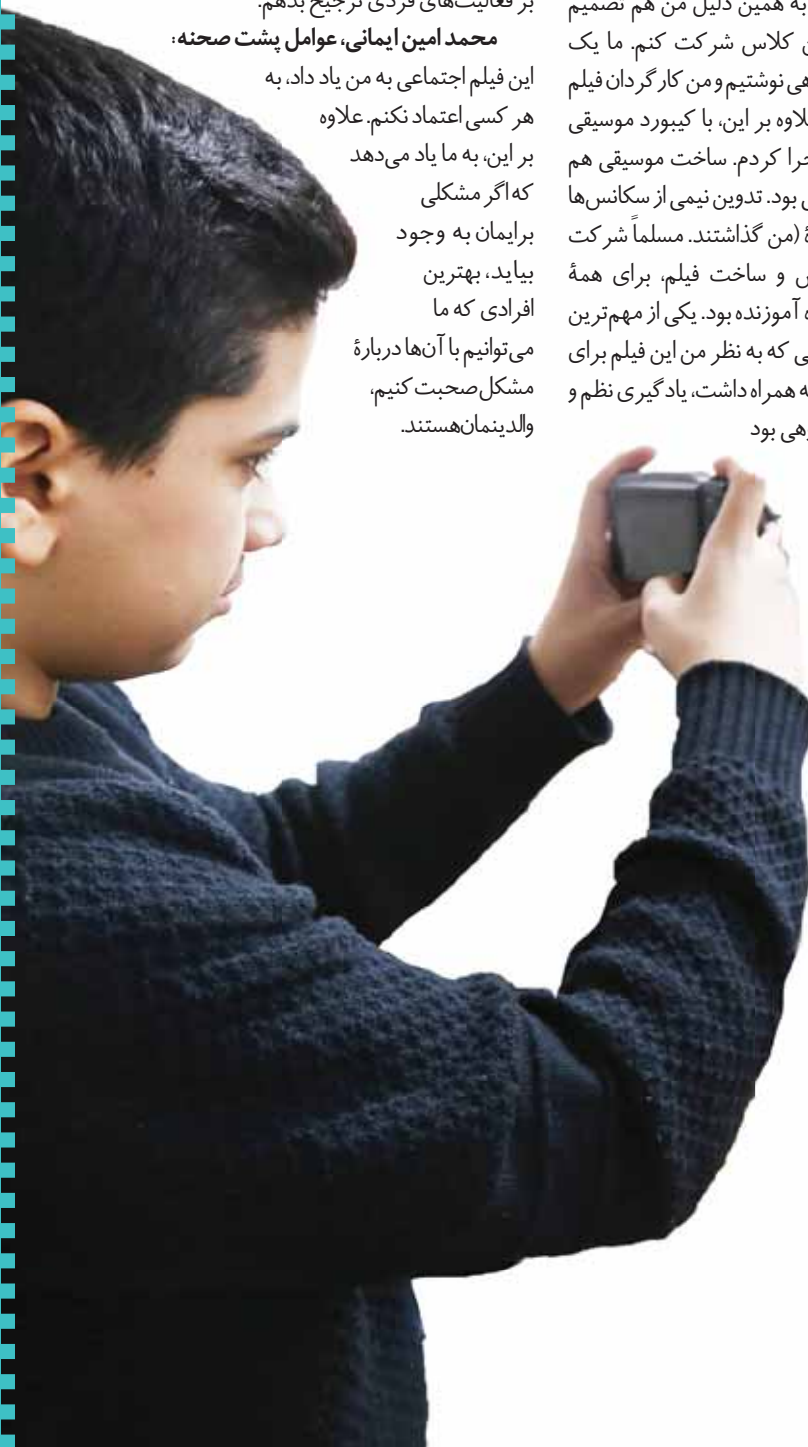
محمد امین ایمانی، عوامل پشت صحنه:

این فیلم اجتماعی به من یاد داد، به هر کسی اعتماد نکنم. علاوه بر این، به ما یاد می‌دهد که اگر مشکلی برایمان به وجود بیاید، بهترین افرادی که ما می‌توانیم با آن‌ها درباره مشکل صحبت کنیم، والدینمان هستند.

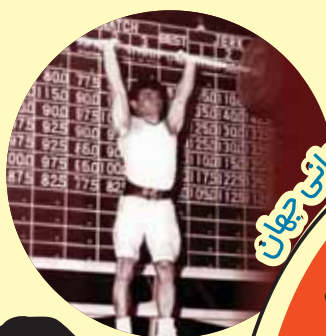


نظم را یاد گرفتیم *مانی مهرجوی ثانی

برای ورود به کلاس انجمن فیلم، شرط خاصی وجود نداشت و هر کسی که دلش می‌خواست، می‌توانست در این کلاس شرکت کند. به همین دلیل من هم تصمیم گرفتم در این کلاس شرکت کنم. ما یک فیلم‌نامه گروهی نوشتیم و من کارگردان فیلم کوتاه بودم. علاوه بر این، با کیبورد موسیقی را نواختم و اجرا کردم. ساخت موسیقی هم با آقای کلاهی بود. تدوین نیمی از سکانس‌ها را نیز بر عهده (من) گذاشتند. مسلماً شرکت در این کلاس و ساخت فیلم، برای همه بچه‌های گروه آموزنده بود. یکی از مهم‌ترین چیزهای مثبتی که به نظر من این فیلم برای ما نوجوان‌ها به همراه داشت، یادگیری نظم و انجام کار گروهی بود.



از پرورشگاه تا سکوی قهرمانی جهان



مسابقه‌های

وزنه‌برداری قهرمانی

باشگاه‌های ایران به پایان رسیده بود و پسری ۵۰ کیلویی از باشگاه «کیان» عنوان سوم مسابقه‌ها را به خود اختصاص داده بود. پسرک بسیار کوچک بود. قدش حتی به ۱۵۰ سانتی‌متر هم نمی‌رسید، اما پر قدرت بود و با روحیه. یکی از خبرنگاران که متوجه استعداد او شده بود، به او قول داد که اگر باز هم به تمرین‌هایش ادامه بدهد و پیشرفت کند، عکسش را در مجله چاپ خواهد کرد. پسرک با تمام وجود خندید و گفت: «به جون آقا، ما قهرمان جهان می‌شیم!»

قهرمان ریز

محمد نصیری سرشت در سال ۱۳۲۴ به دنیا آمد. مدتی قبل از تولد او پدرش از دنیا رفت و در زمان تولد محمد، مادرش آه در بساط نداشت. مادر خیلی دوست داشت خودش فرزندش را بزرگ کند، اما وضعیت مالی او به قدری بد بود که حتی نمی‌توانست پیراهنی برای فرزندش بخرد. به همین خاطر محمد را به پرورشگاه سپرد و محمد در پرورشگاه بزرگ شد.

آن زمان در محیط پرورشگاه جز فحش و ناسزا چیزی در انتظار کودکان نبود. با وجود این، محمد بین بچه‌های قد و نیم قد می‌خندید و بازی می‌کرد. کم‌کم که بزرگ‌تر شد، فکرهای بزرگی به سر او وارد شد. شب‌ها که در خوابگاه، چراغ‌ها خاموش می‌شد و او روی تخت دراز می‌کشید، با خودش فکر می‌کرد که آیا می‌تواند روزی انسانی موفق شود؟ محمد با این رؤیاها بزرگ می‌شد. وقتی به ۱۶ سالگی رسید، به او گفتند که باید پرورشگاه را برای همیشه ترک کند و نزد مادرش برگردد. در بیرون از پرورشگاه هم باز فقر در انتظارش بود. وضعیت بد تغذیه سبب شد که او هرگز رشدی به اندازه سایر هم‌سن و سالان خود نداشته باشد، به طوری که هیچ وقت قد او بیشتر از ۱۴۶ سانتی‌متر نشد. با این همه، تنها چیزی که به او آرامش می‌داد و هزینه زیادی هم نداشت، ورزش بود.

محمد نصیری مصمم بود که از مشکلات، سختی‌ها و ناکامی‌های خود انتقام بگیرد و وقتی برای اولین بار وارد سالن وزنه‌برداری شد و وزنه‌های سرد و پولادی را بالای سر برد، احساس آرامش کرد. او حالا فکر می‌کرد که به جای مبارزه با فقر کودک خود، می‌تواند با وزنه‌ها مبارزه کند. روز به روز وزنه‌ها سنگین‌تر می‌شدند و محمد به آینده امیدوارتر!

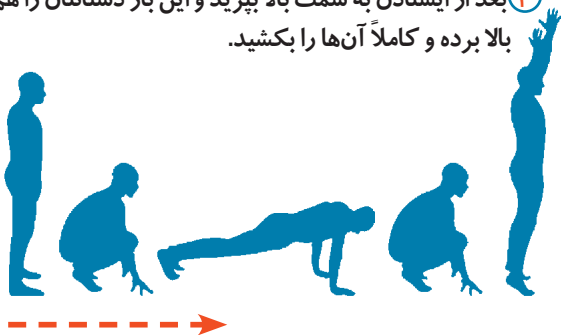
ورزش و سلامت

در هفته‌هایی که کشورمان با بیماری کرونا درگیر شده بود و باشگاه‌های ورزشی و محل‌های ورزش و تفریح همگی تعطیل شده بودند، همه ما بیش‌تر از هر زمان دیگری به اهمیت ورزش در خانه و آگاهی درباره حرکات مناسب ورزشی در محیط‌های کوچک پی بردیم. پس بهتر است از این به بعد، بخشی از زندگی روزانه خود را به این تمرینات اختصاص دهید. یادتان نرود که بعد از پایان مشکلات مربوط به کرونا، خیلی از روزها ممکن است با تعطیلی باشگاه‌ها روبه‌رو شویم. (مثلاً عیدها و روزهای جمعه) یا در اثر آلودگی هوا امکان ورزش در بیرون از خانه را نداشته باشیم. به همین خاطر توصیه‌های زیر را به کار ببرید:

۱. **مطالب ورزشی رشد نوجوان در شماره‌های قبل را به دقت بخوانید و توصیه‌ها و تمرینات بخش «سلامت» را با دقت اجرا کنید.**
۲. **اگر در خانه تردمیل دارید، حتماً روزانه چند دقیقه روی آن به آرامی بدوید و اگر تردمیل ندارید، طناب زدن را فراموش نکنید.**
۳. **حرکات کششی را بعد از بیدار شدن و پس از نشستن‌های طولانی (مثلاً پشت کامپیوتر) به هیچ عنوان فراموش نکنید.**
۴. **حرکت «برپی» (Burpee)* را یاد بگیرید و بارها انجام دهید. این حرکت می‌تواند بدن‌تان را عضلانی کند. اگر هم چاق باشید می‌تواند کمک زیادی به سوزاندن چربی‌های بدن‌تان کند.**

مراحل حرکت برپی:

۱. **صاف بایستید. آن‌گاه پاها را به اندازه عرض شانه باز کنید.**
۲. **زانوهایتان را خم کنید، سپس کف دست‌هایتان را روی زمین بگذارید. حالا پاها را به سمت عقب پرت کنید. می‌بینید در حالتی قرار گرفته‌اید که می‌توانید شنای سوئی انجام دهید.**
۳. **یک عدد شنا بروید. بعد پاها را به سرعت جلو بیاورید. وقتی پاها را داخل شکمتان آوردید، می‌توانید بایستید.**
۴. **بعد از ایستادن به سمت بالا بپرید و این بار دستانتان را هم بالا برده و کاملاً آن‌ها را بکشید.**



* یک تمرین قدرتی بسیار مؤثر برای تقویت ماهیچه‌های بدن است.

نقش

اولین کسی که متوجه استعداد نصیری شد، سروانی بود که در باشگاه کیان حضور داشت. او که متوجه شرایط مالی بد محمد شده بود، در حد توان خود به محمد کمک کرد تا او با جدیت به ورزش ادامه دهد. سرانجام در سال ۱۳۴۲ بود که نصیری برای اولین بار قهرمان وزنه‌برداری ایران شد. بعد از قهرمانی او در ایران، امیرحسین فردوس، مربی وزنه‌برداری تیم ملی متوجه استعداد فراوان نصیری شد و از آن به بعد، مربی تیم ملی بود که نصیری را تشویق و راهنمایی می‌کرد. محمد در سال ۱۹۶۴ در المپیک توکیو شرکت کرد. هرچند هیچ کس امیدی نداشت او مدال بگیرد، اما او را به المپیک فرستادند که در جوانی تجربه حضور در این مسابقات را به دست آورد. در پایان، نصیری مقام پانزدهم را به دست آورد، اما از همان زمان بود که درخشش او بیشتر و بیشتر شد. دو سال بعد او قهرمان آسیا شد و در همان سال عنوان سوم جهان را هم از آن خود کرد.

از آن زمان به بعد بود که داستان درخشش نصیری در مسابقات جهانی و المپیک آغاز شد. او که وزنش همیشه کمتر از ۵۶ کیلو بود، موفق شد وزنه ۱۵۰ کیلوگرمی را بالای سر ببرد و مدال طلای المپیک ۱۹۶۸ مکزیکوسیتی را از آن خود سازد. بعد از آن هم هر سال طلای وزنه‌برداری جهان را از آن خود کرد. سه طلا از بازی‌های آسیایی، ۹ مدال از مسابقات جهانی و المپیک (شامل ۵ طلا) و بالاخره یک طلا، یک نقره و یک برنز المپیک گوسه‌ای از افتخارات مرد همیشه خندان وزنه‌برداری ایران بود. راستی اگر کودکی دشوار و سختی‌های زندگی در پرورشگاه نصیری را ناامید می‌کرد، چه می‌شد؟ هر اتفاقی می‌افتاد قطعاً ایران افتخارات فراوانی را در ورزش از دست می‌داد!

شاید همه شما خواندن کتاب درسی تاریخان را دوست نداشته باشید و بگوئید این همه مطلب حفظ کنیم که چی؟! ولی حقیقت این است که گذشته چراغ راه آینده است. می‌دانم که جمله آخرم تکراری بود، ولی هر چه باشد مهم است. ما گذشته را می‌خوانیم برای امروزمان. در تاریخ حادثه‌هایی رخ می‌دهند، در زمان و مکانی مشخص و نحوه مواجهه آدم‌ها با آن حوادث مهم می‌شود؛ درست مثل داستان.

داستان و تاریخ شبیه هم هستند، باور کنید! اصلاً تا به حال داستان تاریخی خوانده‌اید؟! در داستان‌های تاریخی از گذشته با خبر می‌شوید؛ ولی به شکلی جذاب. جوری که دیگر از حوصله سر رفتن و حفظیات خبری نیست. شما داستان می‌خوانید، با شخصیت‌هایش همراه می‌شوید، در عین حال که می‌دانید بخشی از حوادث مهم داستان واقعاً روزی اتفاق افتاده بوده‌اند. کتاب «موهای تو خانه ماهی‌هاست»، نوشته محمد رضا شرفی خوشان، از انتشارات «شهرستان ادب» از این جنس است. کتاب کم حجم و خوش خوانی که راوی‌اش پسر نوجوانی است که قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را بر ایمان روایت می‌کند. البته نه قیام ۱۵ خرداد، او دارد قصه خودش را می‌گوید؛ از تبرک‌بازی و هم کلاسی‌اش حسن اوس رحیم، از چینی فروشی پدرش و اعلامیه‌ای که بین چینی‌ها پیدا می‌کند. از اینکه حسن اوس رحیم چطور برایش شاخ و شانه می‌کشد و در روز عزاداری امام حسین (ع)، هی این بدو و آن بدو... او فرار می‌کند و حسن اوس رحیم در پی‌اش.

گفتم عزاداری، یک قصه دیگر هم اینجا داریم؛ قصه دختر غاضریه (غاضریه روستایی نزدیک کربلاست). دختری سفیدپوش که فقط راوی قصه، یعنی همان پسر نوجوان می‌بندش و کششی در او ایجاد می‌شود و به دنبالش می‌رود. دختر غاضریه از کربلا می‌گوید و راوی می‌شنود. داستان دختر غاضریه و راوی، کفن پوشان و رامین، قیام مردم و همراه شدن راوی با جمعیت، موازی هم و به شکلی جذاب پیش می‌روند. شما قصه می‌خوانید، در عین حال تاریخ هم فهمیده‌اید و همه این‌ها را راوی نوجوان قصه با زبانی صمیمی و به اندازه سن و سال خودش و شماها روایت می‌کند.

موهای تو خانه ماهی‌هاست

■ ساسان ناطق (نویسنده و منتقد): «رمان موهای تو خانه ماهی‌هاست شیرینی و تلخی تاریخ را روایت می‌کند. همین امتیاز باعث می‌شود که خواننده به آگاهی لازم درباره گذشته کشورش دست پیدا کند. در بخشی از کتاب به رویداد روستای غاضریه پرداخته می‌شود. مردم این روستا سه روز بعد از عاشورا به کربلا می‌آیند و پیکر شهدا را دفن می‌کنند. این قصه شاید برای بسیاری نا آشنا باشد، اما کتاب با زبانی داستانی و جذاب، نوجوانان را با این قصه آشنا می‌کند. این کتاب توانسته است در چند جشنواره جایزه‌هایی را به خودش اختصاص دهد. برای همین می‌توان دریافت که اثر از غنای خوب ادبی بهره‌مند است.»

■ محمدرضا شرفی‌خوشان: «من در جایی (ورامین) به دنیا آمده‌ام که این رخداد تاریخی (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) به وقوع پیوسته است. من آن را در همسایگان و اطرافیان خود حس کرده‌ام، از این نظر دوست داشتم که ماهیت آن را از زبان خودم بنویسم. وقتی تاریخ در قالب رمان قرار می‌گیرد، مردم در واقع با استناد به تاریخ نیست که از آن سراغ می‌گیرند، بلکه با روایت داستانی است که سراغ آن می‌روند. پرداختن به یک واقعه از دیدگاه‌های مختلف به ما نگاه جدیدی می‌دهد. مثلاً اگر بگوییم درباره جنگ هشت ساله همه نوشته‌اند، پس من نباید چیزی بنویسم، بسیار غلط است. بلکه من خود نیز باید وارد عرصه شوم و بگویم من هم حرف دارم.»

■ خیلی از نویسندگان با شعر به حیطه ادبیات وارد می‌شوند، ولی پس از مدتی از آن فاصله می‌گیرند و به داستان‌نویسی می‌پردازند. ولی بعضی هم، شعر و داستان را در کنار هم پیش می‌برند. محمدرضا شرفی‌خوشان از دسته دوم است. در دوره‌های تحصیلی راهنمایی و متوسطه، و هم‌زمان با برگزاری مسابقه‌های و اردوهای شعرخوانی در مدرسه‌ها، سرودن شعر را به صورت حرفه‌ای آغاز کرد و در چند دوره عنوان شاعر برتر کشور را از آن خود کرد. اولین مجموعه شعرش را هم در سن ۲۵ سالگی منتشر کرد. بعد از آن با خاطره‌نگاری از رزمندگان دفاع مقدس وارد وادی داستان شد. یکی از علاقه‌های شرفی‌خوشان در آثار داستانی‌اش، پرداختن به تاریخ است. خودش می‌گوید: «هویت نوجوانان با دانستن تاریخ قوام پیدا می‌کند.» پرداختن به شعر، خاطره و داستان بزرگ‌سال و نوجوان و اینکه انگار دلش می‌خواهد طعم هریک از این گونه‌های ادبی را بچشد، نشان‌دهنده دغدغه او برای ادبیات است. **محمدرضا شرفی‌خوشان در ۲۰ مهر ۱۳۵۷ متولد شد. کارشناس ارشد و مدرس زبان و ادبیات فارسی است و خیلی از آثارش برنده جایزه‌های گوناگون ادبی شده‌اند. اسم چند تا از کتاب‌هایش را هم بگوییم: «بی‌کتابی»، «عاشقی به سبک و نگوگ»، «شهر نشین»، «از واژه‌ها تهی»، «بالای سر آب‌ها» و...**

نقش جهان

یکی از بلندترین بناهای تاریخی ایران به خاطر رقابت بین قدرمندترین حکومت شیعه در ایران و رقیب سنی مذهبش، حکومت عثمانی ساخته شد. «شاه عباس اول»، پنجمین و قدرتمندترین پادشاه صفوی، نه تنها دوست داشت از میدان نبرد با قوی‌ترین حریفش پیروز بیرون بیاید که می‌خواست در ساخت و سازهای پایتختش هم برتری‌اش را به رخ رقیب بکشد. پس همین که پایتخت حکومتش را از قزوین به اصفهان منتقل کرد، به یکی از معماران سرشناس شهر سفارش ساخت یکی از باشکوه‌ترین بناهای ایران را داد. مسجدی که گنبد، ایوان و مناره‌های فیروزه‌ای و لاجوردی رنگش از جمله بلندترین آسمان‌خراش‌های تاریخی ایران هستند. کلنگ ساخت مسجد اواخر سده‌دهم خورشیدی به زمین خورد و ساخت آن ۲۰ سال زمان برد؛ مسجدی که در عهد صفوی ساخته شد و ما حالا آن را به نام «مسجد امام» می‌شناسیم.

خطای دید

این همان تصویری است که مهمانان و سفیران غیرایرانی در عهد صفوی، پس از ورود به «میدان نقش جهان» از مسجد امام می‌دیدند. شاید در این تصویر ایوان ورودی مسجد بلندترین عضو آن به نظر برسد. اما در واقع گنبد، ایوان متصل به آن و مناره‌هایش چند متری از مناره‌های ایوان ورودی بلندتر هستند. این تصور غلط به این خاطر است که ایوان ورودی به شما نزدیک‌تر است و ذهن به خاطر خطایی که نتیجه‌پر سبکتیو است، ایوان ورودی را بلندتر از دیگر اعضای مسجد فرض می‌کند.

بلندترین عضو مسجد کدام است؟

بلندترین عضو مسجد امام در اصفهان همین گنبد فیروزه‌ای رنگ است که بلندای آن ۵۲ تا ۵۴ متر تخمین زده شده است. مناره‌هایی که در همسایگی آن‌ها روی ایوان بزرگ مسجد سوار شده‌اند هم ۴۸ متر قد دارند؛ مناره‌هایی که هیچ وقت به کار اذان گفتن نیامده‌اند و بیشتر قدرت و شکوه شاه صفوی را به رخ مهمانان حکومت کشیده‌اند. اذان در مسجد امام اصفهان بر بالای گلدسته‌های چوبی کوتاه قد گفته می‌شد تا به گوش مؤمنان برسد.

چرا مسجد پوشید از کاشی است؟

سازندگان مسجد بزرگ امام تصمیم گرفتند تمام دیوارها، مناره‌ها، ایوان‌ها، طاق‌ها و بیرون و درون گنبد را با کاشی جلد کنند. این کار باعث شد بنای مسجد یک بنای رسمی حکومتی به نظر برسد و بیننده را به تحسین زیبایی و شکوه آن وا دارد. بخشی از این کاشی‌ها، نوارهایی هستند که کلمات روی آن‌ها به زیبایی چیده شده‌اند. در میان این نوارها که در بسیاری از نقاط مسجد دیده می‌شوند، می‌توان خط خوش مشهورترین خوش‌نویسان صفوی، **علیرضا عباسی**، **محمد رضا امامی**، **عبدالباقی تبریزی** و **محمد صالح** را دید.





از عجایب روزگار

از عجایب مسجد امام این است که می‌شود زیر گنبد کبود و بلند آن ایستاد و هر صدایی را که در مرکز گنبدخانه تولید می‌شود، چندین و چند دفعه شنید. بعضی می‌گویند این فناوری انعکاس صدا، کار وزیر دانشمند شاه عباس، **شیخ بهایی** است. برگشت صدا به خاطر شکل مقعر داخل گنبد و ارتفاع زیاد آن است. دو پوسته‌بودن گنبد هم باعث تقویت صدا می‌شود و به راحتی به گوش کسانی می‌رسد که زیر گنبد قرار دارند. انعکاس صدا زیر گنبدخانه باعث می‌شود، بدون وجود بلندگو، تمام حاضران صدای سخنران را بشنوند.

کاشی‌کاری مسجد چقدر طول کشید؟

تزیین این ایوان که ورودی مسجد امام اصفهان به حساب می‌آید، زمان زیادی از کاشی‌کاران اصفهانی گرفت. آن‌ها باید قطعات ریز کاشی را یکی یکی با تیشه می‌تراشیدند و مثل یک پازل بزرگ چند بعدی سر جایشان کار می‌گذاشتند. اما این روش صبر شاه‌البریز می‌کرد. پس کاشی‌کاران اصفهانی روشی سریع‌تر را در پیش گرفتند. آن‌ها از کاشی‌های مربع‌شکلی استفاده کردند که بخشی از طرح کلی روی هر کدام از آن‌ها نقاشی می‌شد. با این حال کاشی‌کاری مسجد ۵۷ سال به درازا کشید.





مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

پذیرش حوزه‌های علمیه سراسر کشور

جهت ثبت نام در حوزه‌های علمیه و کسب اطلاعات بیشتر از تاریخ ۹۹/۱/۲۱ الی ۹۹/۳/۲۰ به نشانی: <http://pazresh.ismc.ir> یا www.reg.ismc.ir/stat ۵۸ مراجعه نمایید. در صورت نیاز به اطلاعات بیشتر نیز به کانال پذیرش در ایتا به آدرس pazreshhowzeh@ مراجعه شود.

پذیرش حوزه علمیه تهران

حوزه تهران واقعاً حوزه ریشه‌داری است.

مقام معظم رهبری

علاوه بر آدرس پایگاه‌های اطلاع‌رسانی فوق می‌توانید جهت اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۰۲۱-۷۷۴۸۸۹۰۰ داخلی ۱۰۴ و ۱۰۵

(معاونت آموزش، واحد پذیرش) تماس بگیرید.

روابط عمومی مدیریت حوزه علمیه استان تهران

پذیرش در حوزه‌های علمیه

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹